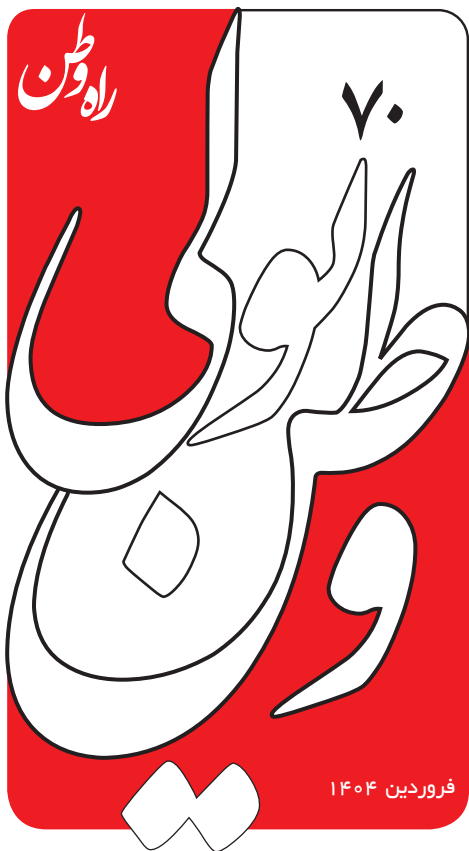




ماه نامه فرهنگی وطن بولی
سال دهم ۸ / صفحه ۳۰,۰۰۰ تومان

گفتگو با بهمن دهمشقی خیابانی
درباره سرایش شاهنامه

آذربایجان پیش از اسلام پایتخت معنوی ایران بود

در شاهنامه، هیچ بیت نژادپرستانه‌ای نیست



حسن انوری، سرپرست تألیف فرهنگ سخن



ژاله آموزگار، استاد زبان های باستانی



عبدالمجید ارفعی، مترجم استوانه کوروش



کاوه بیات، پژوهشگر تاریخ



اصغر دادبه، استاد زبان و ادبیات فارسی



علی اشرف صادقی، زبانشناس

هشدار بیش از هزار شخصیت فرهنگی درباره خدشه به همبستگی ملی

دریغ است ایران



داریوش پیرنیان، موسیقی دان و نوازنده



علی دهباشی، مدیر مجله بحارا



کخسرو پورناظری، موسیقیدان و نوازنده



شبابی بیگدلی، حقوقدان و استاد دانشگاه



نسرالله پورجوادی، فلسفه دان و عرفان پژوه



موسی غنی‌نژاد، اقتصاددان



مرضیه برومند، کارگردان سینما



حکمت الله صالحی، باستانشناس



احسان هوشمند، پژوهشگر مسائل اقوام



محمد جعفری قنوازی، مردم‌شناس



علی مصفا، بازیگر سینما



رخشان بنی‌اعتماد، کارگردان سینما



حسین نصیری، دبیر سابق شورای عالی مناطق آزاد



محمد درویش، فعال محیط زیست



مسعودعرفانیان



جمشید کیانفر، نسخ‌شناس و پژوهشگر تاریخ



محمدرضا پاسبان، حقوقدان و استاد دانشگاه



اکبر ایرانی، مدیر موسسه میراث مکتوب



حبیب‌الله فاضلی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

بدین گونه سازیم آئین و راه

نوروز نام دیگر ایران است

نوروز در متون تاریخی و اساطیر ایرانی

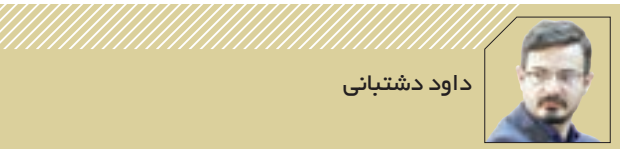
نوروز در متون کهن ایرانی از جمله شاهنامهٔ فردوسی که برگرفته از خداینامه‌های دوره ساسانی است به عنوان جشن ملی ایرانیان و نمادی از پیروزی روشنی بر تاریکی یاد شده است. این جشن با اسطوره جمشید فرمانروای اساطیری ایران و روایت‌های زرتشتی گره خورده و در طول هزاران سال، بخشی از هویت فرهنگی ایران‌زمین بوده است. در مقابل، هیچ سند تاریخی معتبری وجود ندارد که نوروز را پیش از نفوذ فرهنگ ایرانی در میان ترکان، به عنوان جشنی اصیل در جوامع ترک‌تبار معرفی کند

۳. نوروز در میان ترکان: پذیرش فرهنگی، نه خاستگاه

گرامی‌داشت نوروز در برخی جوامع ترک‌تبار در گستره ایران فرهنگی مانند آذربایجان، ترکمنستان، و ازبکستان و قزاقستان و ترکیه نتیجهٔ تعاملات تاریخی و فرهنگی با ایران است، نه نشاندهندهٔ ریشهٔ ترکی آن. در امپراتوری عثمانی نیز تا پیش از قرن بیستم، نوروز را به عنوان جشنی رسمی شناخته نمی‌شد و این جشن پس از گسترش ارتباطات فرهنگی در منطقه، به ویژه تحت تأثیر اقوام ایرانی‌تبار مانند کردها و آذربایا وارد برخی مناطق ترک‌نشین شد و جمهوری ترکیه نیز تا همین چندسال پیش نه تنها این جشن را به رسمیت نمی‌شناخت بلکه با سرکوب و انکار بزرگداشت آن را ممنوع کرده و با آن مقابله می‌کرد و اکنون این چرخش ناگهانی فاقد منطق و توجیه فرهنگی است و بیانگر سیاست‌های توسعطلبانه اردوغان در عرصه‌های فرهنگی و تمدنی است

۴. سیاست‌های هویتی و تحریف تاریخ

ادعای ترکی بودن نوروز در سالهای اخیر، بیش از آنکه بر پایهٔ اسناد تاریخی باشد، ناشی از سیاست‌های هویتی برای ایجاد پیوندهای فرهنگی مصنوعی میان ترکیه و جهان ترک‌تبار است. کشورهای عضو سازمان کشورهای ترک که در گاهشماری خود از تقویم میلادی استفاده می‌کنند فاقد جشن‌ها و آئین‌های مشترک هستند و آئین‌های اسلامی چون عید قربان و عید فطر نیز برخلاف ترکیه در دیگر کشورهای سکولار از سوی حکومت‌های دیکتاتوری آنان چندان مورد توجه نیست از این رو ترکیه به دنبال یافتن آئین‌های مشترک با این جوامع است و در این مسیر به تصاحب و تحریف نوروز روی آورده است. نوروز به عنوان کهن‌ترین آئین و جشن این منطقه در تمامی جهان ایرانی توسط مردمان این کشورها گرامی داشته می‌شود بهترین نقطه پیوند است که با غفلت و عدم توجه ایران اکنون مورد دستبرد ترکیه قرار گرفته است. ایران سیاسی کنونی، به عنوان مهمترین و محوری‌ترین کشور میراث‌دار جهان ایرانی بایستی نقش تاریخی و بی‌مانند خود را میان این مناطق ایفا کند و پیش از این نیز پیشنه‌دار «اتحادیه کشورهای نوروز» مطرح شده و همچنان قابلیت پیگیری و اجرایی شدن دارد. در این میان چنین ادعاهایی از سوی ترکیه نه تنها واقعیت‌های تاریخی را تحریف می‌کنند، بلکه به جای تقویت همزیستی فرهنگی، به تصاحب نمادهای تمدنی دیگران می‌انجامد. نوروز، با قدمتی چندین هزارساله، میراث مشترک بشریت و به ویژه ملت‌هایی است که در گسترهٔ جغرافیایی ایران فرهنگی زندگی می‌کنند. اما این امر نمی‌تواند با نادیده گرفتن خاستگاه ایرانی آن همراه شود. تلاش برای ترکی خواندن نوروز، مانند ادعای ترک بودن مولانا یا ابن سینا، بخشی از روندی سیاسی است که می‌کوشد تاریخ را به نفع روایت‌های توسعطلبانه بازنویسی کند. احترام به نوروز به عنوان جشنی ایرانی، نه تنها از ارزش جهانی آن نمی‌کاهد، بلکه گامی در راستای پاسداری از یک حقیقت تاریخی است و به شناخت و بزرگداشت بهتر آن منجر خواهد شد و انکار منشأ و خاستگاه ایرانی نوروز منجر به تهی شدن آن از معنا و مفهوم خود خواهد شد.



داود دشتیانی

رجب طیب اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه در ادامه سیاست‌های جاه‌طلبانه‌اش، نوروز را به عنوان یک جشن ترکی و میراث مشترک جهان ترک معرفی کرده است. اگرچه نوروز امروزه در بسیاری از مناطق، از جمله بخش‌هایی از سرزمین‌های ترک‌تبار، گرامی داشته می‌شود، اما ادعای خاستگاه ترکی برای این جشن، نادیده گرفتن واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی است. نوروز به عنوان یکی از کهن‌ترین جشن‌های بشری، ریشه در تمدن و فرهنگ ایرانی دارد و پیوندی ناگسستنی با گاهشماری و تقویم ایرانیان دارد.

نوروز و گاهشماری ایرانی

جشن نوروز به عنوان آغاز سال نو بر اساس تقویم هجری شمسی (گاهشماری جلالی) گرامی داشته می‌شود و این یکی از برتری‌های گاهشماری ایرانیان است که سال نوی ایرانی با تغییر فصل و شروع فصل بهار و زنده شدن طبیعت آغاز می‌شود. گاهشماری جلالی که ریشه در ایران باستان دارد توسط دانشمند ایرانی عمر خیام در دوران جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی مجدداً محاسبه و بازنویسی شد و از این رو به تقویم جلالی نامبردار شد. این گاهشماری، ادامه‌دهندهٔ سنت‌های نجومی و ریاضی ایرانیان باستان، از جمله تقویم زرتشتی است که آغاز بهار را به عنوان نقطهٔ اعتدال ربیعی در نظر می‌گیرد. ترکان پیش از تماس با فرهنگ ایرانی-اسلامی، فاقد یک گاهشماری دقیق خورشیدی بودند و از تقویم‌های قمری یا دوازده حیوانی چینی استفاده می‌کردند که با مبنای نجومی نوروز ناسازگار است.



هویت ملی ایرانیان و تهدید نژادپرستی قومی

بقال‌ها و خیزه‌ها نیز خود را پروفیسور معرفی می‌کنند و با عدم آگاهی نسبت به مفاهیم حوزه علوم انسانی و اجتماعی به تحمیق جامعه هدف خود همت می‌گمارند. در این فضا، ادبیات توهین‌آمیز، تخریب چهره‌های ملی، تضعیف جایگاه زبان فارسی و تولید اختلافات قومی به‌طور گسترده دیده می‌شود. افراد و گروه‌های وابسته به جریان قوم‌گرا، تلاش می‌کنند با حمله به ایران‌گرایان و آنان که دل در گرو مهر ایران دارند، آن‌ها را به چالش بکشند و فضای تنش و درگیری را تقویت کنند. هدف نهایی این اقدامات، ایجاد گسل‌های قومی و از بین بردن همبستگی ملی است. نژادپرستان قوم‌گرا در ایران، بدون حمایت‌های خارجی قادر به پیش‌برد اهداف خود نیستند؛ و در این میان، دو کشور ترکیه و جمهوری باکو نقش کلیدی در هدایت و پشتیبانی این جریان‌ها ایفا می‌کنند. ترکیه با رویکرد نعثمان‌گرایی و باکو با تکیه بر ایدئولوژی پان‌ترکیسم و نژادپرستی قومی، از جمله بازیگران اصلی در دامن زدن به این جریان‌های تفرقه‌افکنانه هستند.

نژادپرستان قوم‌گرا در داخل ایران با الهام از این گفتمان‌ها، در پی ایجاد هویت‌های قومی مبتنی‌بر نژاد و تحریک احساسات جدایی‌طلبانه در شمال غرب ایران هستند. یکی از منابع فکری و تئوریک جریان نژادپرستی قومی در ایران را می‌توان در آثار برندا شافر جست‌وجو کرد. شافر با تدوین روایت‌های خاص درباره نژاد و قومیت و زبان در ایران، سعی دارد بستری فکری برای جریان‌های تجزیه‌طلب فراهم کند. تئری‌های شافر، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، در ادبیات تجزیه‌طلبان قومی، چه در فضای مجازی و رسانه‌های وابسته و چه در ورزشگاه یادگار تاجریز و فعالیت قوم‌گرایان، بازتاب می‌یابد. آن‌چه در نهایت از سوی جریان‌های نژادپرست قومی دنبال می‌شود، تقلیل هویت تاریخی و ملی ایران و برجسته‌سازی هویت قبیله‌ای و عشیره‌ای است. قوم‌گرایان تلاش دارند با تحریف تاریخ، ایجاد تقابل‌های قومی و تزییق گفتمان تجزیه‌طلبانه، هویت ملی ایرانیان را متزلزل کنند. این جریان‌ها با حمایت خارجی و بهره‌گیری از فضای مجازی، به‌دنبال ایجاد یک گفتمان تضعیف‌کننده در داخل کشور است که هدف نهایی آن تضعیف انسجام ملی ایرانیان و تجزیه ایران است.

در آخر باید گفت؛ هویت ملی ایرانیان، ریشه در تاریخ و تمدنی چندهزارساله دارد و همواره توانسته است در برابر تهدیدهای مختلف از جمله حملات نظامی، استعمار و جنگ‌های فرهنگی مقاومت کند؛ بااین‌حال جریان قوم‌گرا به‌عنوان یک تهدید نوظهور، تلاش می‌کند این پیوستگی را از درون متزلزل کند. مقابله با این پدیده نیازمند هوشیاری ملی، تقویت همبستگی اجتماعی، آگاهی‌بخشی درباره ایران به‌عنوان یک ملت تاریخی و تمدنی و مبارزه با جریان‌های تفرقه‌افکن، چه در فضای حقیقی و چه در فضای مجازی و رسانه‌ای است. حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران مشروط به مقابله و مبارزه با جریان‌های نژادپرستی قوم‌گرایانه است



علی سعیدزاد

هویت ملی ایرانیان برآمده از تاریخی کهن، فرهنگی غنی و تمدنی پویاست که طی قرون متمادی شکل گرفته و در برابر چالش‌های مختلف تاباوری خود را نشان داده است. این هویت، نه‌تنها متکی بر گذشته، بلکه در تعامل با حال و آینده نیز قرار دارد و عناصر مشترک آن از جمله نام ایران، ملت ایران، زبان فارسی، پیشینی تاریخی کشور ملت ایران و هویت تاریخی خلیج فارس پایه‌های این پیوستگی را تشکیل می‌دهند. بااین‌حال نژادپرستی قومی یکی از تهدیدهای جدی برای یک‌پارچگی هویت ملی ایرانیان به‌شمار می‌رود؛ تهدیدی که در سال‌های اخیر با استفاده از فضای مجازی، ابعاد تازه‌ای یافته است. نژادپرستان قوم‌گرا در ایران، با هدف تضعیف هویت ملی، تلاش می‌کنند بدیهی‌ترین مولفه‌های این هویت را زیر سوال ببرند و آن‌ها را جعلی یا تحمیلی جلوه دهند. آنان در این مسیر، مفاهیمی چون «ایران» به‌عنوان یک ملت، «زبان فارسی» به‌عنوان زبان ملی و مشترک، ملت یگانه ایران و نام‌های تاریخی هم‌چون «خلیج فارس» را انکار می‌کنند. قوم‌گرایان نام تاریخی خلیج فارس را که در طول هزارها نام دریای جنوبی ایران بوده است را به‌عنوان یک نام قومی معرفی می‌کنند (!) و تلاش دارند تا این نام تاریخی را حاصل ملت‌سازی جعلی ایرانیان معرفی کنند؛ و به طرح شعار خلیج ع.ر.بی که هیچ سند تاریخی درباره آن وجود ندارد می‌پردازند. پان‌ترکیسم، نام خلیج فارس را که بیش‌از صد سند، نشان‌دهنده تاریخی بودن آن است را حاصل جعل معرفی می‌کنند و نام خلیج ع.ر.بی را هم‌چون دیگر جعلیات هویت‌طلبانه خود چه در فضای مجازی و چه در ورزشگاه یادگار تاجریز بسط می‌دهند. قوم‌گرایان تلاش دارند با برجسته کردن برخی زبان‌های محلی، زبان فارسی را تنها زبان بخشی از مردم ایران معرفی کنند؛ این درحالی‌ست که زبان رسمی سلجوقیان ترک‌تبار در هزار سال پیش زبان فارسی بوده است. دلیل این مهم نیز کتاب سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک می‌باشد که به زبان فارسی نگارش شده و به حاکم سلجوقی پیش‌کش شد تا آن حاکم سلجوقی توشه و بهرهای از فن حکومت داشته باشد. نژادپرستان قومی، با برجسته‌سازی هویت‌های محلی و قومی، به جای هویت ملی، سعی دارند پیوندهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی مردم ایران را تضعیف کرده و فضای بی‌اعتمادی و شکاف را میان گروه‌های مختلف جامعه گسترش دهند. یکی از مهم‌ترین بسترهای فعالیت نژادپرستان قوم‌گرا، فضای مجازی است. شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های آنلاین، به‌دلیل ماهیت تعاملی و گستره نفوذ بالا، به محیطی مناسب برای این جریان‌ها تبدیل شده است. در این فضا، ماکوی‌های خارج از ایران به طراحی شعار تماشاگر نماها در استادیوم‌های فوتبال مشغول هستند.



کانون وکلای دادگستری استان آذربایجان شرقی

هشدار جمعی از وکلأ در باره نفوذ جریان تفرقه افکن در کانون وکلای دادگستری آذربایجان شرقی

حدیث عشق بیان کن!

این دومین باری است که کمیسیون به اصطلاح حقوق بشر کانون وکلای دادگستری آذربایجان شرقی با القای تبعیض بیابیه صادر می‌کند. پیش از این درباره بازی فوتبال میان پرسپولیس و تراکتورسازی بیابیه‌ای با موضوع تبعیض نژادی در ایران صادر کرد در حالی که نه در ایران که در این کره خاکی تنها یک نژاد از انسان زندگی می‌کند و نژاد دیگری وجود ندارد و اینک به بهانه روز جهانی زبان مادری با القای برابری میان زبان مادری و زبان قومی و محلی و تبعیض به علت تفاوت فرهنگی و زبانی.

درباره این بیابیه که گمان می‌رود با دخالت دو تن نوشته می‌شود و به نام کمیسیون حقوق بشر آن کانون منتشر می‌شود و چنین تلقی می‌شود که نظر رسمی کانون وکلای دادگستری آذربایجان شرقی است، ذکر چند نکته بایسته است:

یک این که نویسنده فرهنگ مختلف را ظرفیت ارتباط با دولت همسایه دانسته است در حالی که در ایران فرهنگ مختلف به معنای فرهنگ یک کشور همسایه وجود ندارد؛ و این معنایی ندارد جز سرسپردگی به کشورهایی همچون ترکیه و جمهوری آذربایجان و دنباله روی از نفوذ دو این که در نوشته خود در صدد القای نبود حقوق برابر برای خود و مردم دارای این فرهنگ متفاوت به علت همین فرهنگ متفاوت هستند.

سه این که بلافاصله با این مقدمه وارد مسأله منع تبعیض در قانون اساسی شده در حالی که اصل این که تبعیضی برای قوم یا قبیله‌ای در ایران وجود دارد یا این که این تبعیض نتیجه تفاوت فرهنگی است ثابت نیست.

چهار این که اصل ۱۵ قانون اساسی را تحریف نموده‌اند که می‌گوید زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. و نیز تأکید می‌کند که اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.

نویسندگان در این قسمت اولاً به رسمی بودن زبان فارسی و مفهوم رسمی بودن توجهی ندارند و به تدریس و آموزش زبان و استفاده در کنار زبان فارسی اعتقادی ندارند و در متن خود عبارت در استفاده در کنار زبان فارسی را حذف می‌کنند.

پنج این که به یکباره از فرهنگ متفاوت و قوم و قبیله دیگر به عبارت کلیدی کثیر المله بودن ایران تأکید می‌کنند در حالی که در ایران تنها یک ملت واحد ایرانی وجود دارد (اصل اول قانون اساسی) و چیزی به عنوان ملت ترک یا ملت کرد یا ملت گیلک یا ملت اصفهانی یا ملت یزدی یا ملت.... وجود ندارد. در فصل سوم قانون اساسی عبارت حقوق ملت آمده است نه حقوق ملت‌ها و تلقی وجود ملت‌ها در ایران، با توجه به بار سیاسی مفهوم ملت و دولت، خیانت به وحدت ملی و امنیت است. شش این که در نهایت میان زبان مادری و زبان‌های محلی و قومی که در اصل ۱۵ قانون اساسی رابطه مساوی ایجاد نموده و در ظاهر حاکمیت را و در واقع مردم قوم و قبیله و فرهنگ دیگر که از نظر شان قوم و قبیله و ملت و فرهنگ فارس است را به اعمال تبعیض در این باره متهم نموده است در حالی که در قانون اساسی از زبان مادری هیچ سخنی گفته نشده است. این نوشته نشان می‌دهد که اولاً نویسندگان که دو تن از وکلای آن کانون هستند در صدد القای تفاوت فرهنگی بخشی از مردم ایران با بخش دیگر مردم ایران هستند که همسان است با فرهنگ کشورهای همسایه و در هر حال ایرانی نیست. ثانیاً به دنبال یکسان پنداری فرهنگ خود با فرهنگ کشورهای همسایه هستند که هیچ شناختی از آن ندارند و از چه‌نی نشان دهند خود برتر بینی فرهنگی و چنگ زدن به فرهنگ کشور دیگر برای متمایز نمودن خود است. ثالثاً می‌کوشند نشان دهند ایران کشور کثیر المله است و ملیت ایرانی وجود ندارد که نتیجه آن این سخن است که مثلاً یک ملت خاص بر ملل دیگر حاکم است و تبعیض وجود دارد و... رابعاً در تلاش هستند که بگویند روز جهانی زبان مادری درباره‌ایشان مصداق دارد و این زبان ازایشان دریغ داشته شده است و آنان نمی‌توانند از زبان مادری استفاده کنند و دچار تبعیض شده‌اند بدون این که بپذیرند در همین آذربایجان ایران کردها و تات‌ها و آذری‌های باستان و فارس‌ها حضور دارند و پاسخ نمی‌دهند که چگونه باید زبان کردی یا تاتی در جای جای آذربایجان تدریس شود و چگونه در آذربایجان دیگر به قول خودشان ملل باید زندگی کنند و پنج‌م این که زبان محلی و قومی را معادل زبان مادری دانست‌اند و با حذف زبان فارسی از اصل قانون اساسی به دنبال هویت فرهنگی متفاوت و همراه با کشورهای دیگر می‌باشند.

این شکل پرداختن به موضوعات موجب تضعیف همبستگی ملی است. باید بررسی شود و راهکاری برای جلوگیری از تضعیف هویت ملی ایرانی یافت شود.

بیابید به قول حافظ عاشق ایران باشی:

یکی است تُرکی و تازی، در این معامله حافظ

حدیث عشق بیان کن، بدان زبان که تو دانی

قوم‌گرایی دیگرستیز؛ زخم ارومیه

شاهدش بودیم. و امروز چیزی شبیه به آن را از ارومیه می‌شنویم. نادیده‌گرفتن نشانه‌های ابتدایی چنین گفتمانی، خطای تاریخی ما خواهد بود. وقتی در جایی مانند ارومیه، کودک تُرک اُزبان یا کرد اُزبان یا ید می‌گیرد که هم‌کلاسی‌اش «متعلق به این شهر نیست»، ما پیشاپیش بذر خصوصی کاشت‌ه‌ایم که آینده را می‌سوزاند.

ایران در طول قرون، صحنه‌ی همزیستی اقوام مختلف بوده، مشابه جایی همچون افغانستان که سال‌ها در آتش گسل‌های قومیتی سوخته و می‌سوزد. گسل‌های قومیتی، زمانی فعال می‌شوند که ما از هویت مشترکی که پیوندی میان‌مان برقرار می‌کند عبور کرده و به هویت‌های قومی مطلق توسل جوییم. این چیزی جز شکستن پل‌های همزیستی نیست. قوم‌گرایی، شورشِ است علیه جهانی مدرن و زیستی متمدنانه؛ جهان تفاوت‌ها، تنوع‌ها و همزیستی‌ها. فکر می‌کنم جایی همچون تهران مصداق خوبی برای نشان دادن نمایی از زیست چندفرهنگی مسالمت‌آمیز باشد. فرهنگ‌ها و قومیت‌های در هم تنیده که برای همگان جا دارد و هیچکس در آن «دیگری» نیست. حفظ هویت مشترک ایرانی، به معنای پذیرفتن تفاوت در دل یک وحدت مشترک است؛ هویتی که «ما»ی ایرانی بر مبنای هم‌سرنوشتی، قانون و زیست‌جهان مشترک تعریف می‌کند. ایرانی بودن قرارداد همزیستی ما است و قوم‌گرایی دیگ‌رستیز، نه میراث‌دار یک فرهنگ، بلکه وارث فاشیسم است.

در ماه گذشته، شاهد رویدادهایی بودهایم که پیامدهای آن می‌تواند به شکاف‌های قومی و تضعیف هویت ملی دامن بزند. از اظهارات برخی مسئولان ملی و محلی تا تجمعات در ارومیه و تحرکات بازیگران داخلی و خارجی، همگی نشان‌دهندهٔ نیاز فوری به تدبیر مسئولان و دلسوزان دولتی و غیردولتی برای حفظ وحدت ملی است. تاریخ ایران نشان داده که دشمنان این سرزمین، همواره از تنوع قومی به عنوان ابزاری برای تفرقه استفاده کرده‌اند. امروز نیز ترکیه با ابزار پانتر کیسم و برخی بازیگران داخلی با تحریک اختلافات، می‌خواهند وحدت ایران را نشانه بگیرند. اگر مسئولان به جای مدیریت هوشمندانهٔ تنوع فرهنگی، به سیاست‌های قوم‌مدارانه یا بی‌تفاوتی روی آورند، ایران در معرض خطرات جدی قرار خواهد گرفت. وحدت ملی ایران، میراثی هزاران ساله است که نباید قربانی کوتاه‌اندیشی‌های سیاسی یا توطئه‌های خارجی شود. مسئولان باید به جای واکنش‌های مقطعی، با تدوین استراتژی کلان مبتنی بر عدالت، قانونمداری، و هوشیاری امنیتی، از هویت ایرانی پاسداری کنند.

از ابتدای روی کار آمدن دولت گمانه‌زنی‌ها درباره احتمال بالاگرفتن مسائل قومی زده می‌شد. تحلیل‌گران از سوی ضمن ابراز نگرانی در مورد تحریک چالش‌های قومی امیدوار هستند که روی کار آمدن مسعود پزشکیان که خود دارای خاستگاه کردی و آذری است بهانه‌های وا‌هی گروهک‌های قومی را خنثی کند و نشان‌دهنده آزادی‌های سیاسی و اجتماعی جامعه ایران و عدم تبعیض نسبت به اقوام باشد اما در عین حال از برخوردهای غیرکارشناسی و حساب نشده درباره موضوعات قومی نیز ابراز نگرانی می‌کنند. اقداماتی مانند شعار «هر استاندار، رئیس‌جمهور استان»، هرچند ممکن است با هدف تمرکززدایی مطرح شده باشد، اما در عمل می‌تواند به هرج و مرج اداری و تقویت گرایش‌های واگرایی قومی و آسیب به همبستگی ملی بینجامد. مجوز برای تجمع نوروزی مردم کرد در شهرهای مختلف از تدبیرهای مناسب مسئولان در سال گذشته بود که با استقبال زیادی همراه شد و با برگزاری این آئین ایرانی موجب تقویت هویت ملی و همبستگی در مناطق کردنشین شد. برخی جریانات مشکوک در حاشیه این گردهمایی‌های مردمی برای اقدامات تفرقه‌افکن تلاش کردند که عوامل آن نیز دستگیر شدند و نتوانست در اصل این مراسم‌ها خللی ایجاد کند. از جمله تجمع نوروزی در نوروزگاه شهر ارومیه با شکوه و نظم قابل قبولی بر گزار شد و اهتزاز پرچم باشکوه کشورمان نیز از جلوه‌های زیبای این مراسم بود. با این حال پس از برگزاری محلی مراسم نوروزی در ارومیه جریانات و افراد مشکوکی با سواستفاده از احساسات مذهبی مردم و به بهانه نزدیکی ایام ضربت خوردن امام علی(ع) به تقبیح این تجمع پرداختند در حالی که این تجمع چند روز پیش از ایام ضربت و شهادت امام علی و با مجوز مسئولین امر برگزار شده بود. آئین گردهمایی دسته جات عزاداری در ارومیه مطابق سال‌های پیشین با شرکت آحاد مردم با شکوه و منظم برگزار شد اما در کنار آن مناسبت شهادت حضرت علی(ع) در ارومیه، باید نماد وحدت باشد، به دست گروهی با گرایش‌های پانتر کیستی به صحنه‌ای برای تنش قومی تبدیل شد. این اقدام نه تنها توهین به شاعران مذهبی است، بلکه نشان می‌دهد چگونه برخی جریان‌ها از احساسات دینی مردم برای پیشبرد اهداف قومگرایانه سواستفاده می‌کنند. عده اندکی در کنار عزاداران به شعارهای تحریک‌آمیز و نفرت پراکن علیه دیگر اقوام پرداختند که البته با دوری جمعیت اصلی عزاداران و اجتناب از همراهی رسوا شده و به اجبار متفرق شدند. نادر قاضی‌پور نماینده سابق مجلس که در آخرین انتخابات از سوی شورای نگهبان رد صلاحیت شد و خلیل‌پور رئیس کنونی شورای شهر ارومیه در تحریک مردم نقش داشتند. این رفتارها خلاف اصل ۱۹ قانون اساسی است که می‌گوید: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و

تحلیل رویدادهای اخیر و هشدار به مسئولان

بس کنید



در طول هزاران سال سابقه مشترکی از همزیستی را خلق کرده‌اند. اما تحریک اختلافات قومی مانند تقابل کاذب آذری‌ها و کردها و تضعیف زبان فارسی، این هویت مشترک را هدف گرفته است. زبان فارسی طی سده‌ها، حلقهٔ وصل اقوام ایرانی بوده و کمرنگ شدن آن به تضعیف وحدت ملی خواهد انجامید. ادعاهای ترکیه دربارهٔ تبریز و نوروز، تنها بخشی از نقشهٔ گسترده‌تر انکارا برای نفوذ و یا ایجاد چالش در ایران است. تاریخ نشان داده که قدرت‌های خارجی از شکاف‌های قومی برای تضعیف حاکمیت ملی کشورها و تحت فشار دادن آن‌ها برای اهداف سیاسی دیگر استفاده می‌کنند.

تجربهٔ کشورهایی مانند یوگسلاوی و عراق و سوریه ثابت کرده که بازی با قومیت‌ها، می‌تواند به جنگ داخلی و مداخلهٔ خارجی بینجامد. هر چند ایران هرگز مثالی مانند این کشورها نیست اما تصور قدرت‌های خارجی این است که می‌توانند از موضوع اقوام برای ضربه زدن و تضعیف ایران استفاده کنند و این امر درایت و دوراندیشی زیادی را می‌طلبد که بتواند توطئه‌ها و دخالت‌های خارجی را شناسایی و مدیریت کند. تنش‌های اخیر در ارومیه، اگر مهار نشود، ممکن است به سایر مناطق ایران تسری یابد.

تقویت گفت‌مان وحدت ملی

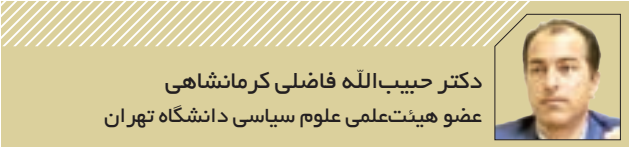
برای مهار موج قومگرایی که می‌تواند موجب آسیب به وحدت ملی در کشورمان شود راهکارهای مشخص و واضحی وجود دارد که امید می‌رود مورد توجه مسئولان قرار گیرد.
پرهیز از هر گونه شعار یا اقدام سیاسی که برداشت قومگرایانه دارد مانند تأکید افراطی بر زبان محلی در فضای رسمی از ضرورت‌های گذر از این مرحله است. استفاده از نمادهای مشترک فرهنگی–مذهبی مانند نوروز، زبان فارسی، و آئین‌های مذهبی وحدت‌بخش و مفاخر ملی برای ایجاد همبستگی راهکارهای سودمندی است که باید مورد توجه قرار گیرد. برخورد قاطع با افرادی که برخی از اصول قانون اساسی مانند اصل ۱۵ و دربارهٔ زبان رسمی و منع تفرقه را نقض می‌کنند و نظارت دقیق بر انتصاب مدیران محلی تا مانع از نفوذ جریان‌های قومگرا در بدنهٔ حکومت شود از ضرورت‌های دیگر است. افشای نقش ترکیه در تحریک پانتر کیست‌ها از طریق دیپلماسی عمومی و رسانه‌های بین‌المللی و برخورد با عوامل وابسته و مرتبط، تقویت همکاری‌های امنیتی با کشورهای همسایه است و در جهان نیز جز با فرهنگ ایرانی تجزیه‌طلبانه هستند نیز می‌تواند به بهبود شرایط کمک کند. عدالت اقتصادی و اجتماعی و رفع محرومیت‌های تاریخی در مناطق مرزی (مانند آذربایجان غربی و کردستان) نیز می‌تواند زمینهٔ نفوذ جریان‌های واگرا را کاهش دهد.

نقش ترکیه و پروژهٔ نوعثمانی‌گری

ترکیه در سال‌های اخیر به رهبری رجب طیب اردوغان سرمایه‌گذاری ویژه‌ای روی موضوع پانتر کیسم داشته است و اردوغان دست کم دو بار ایران را به تحریک آذری‌ها تهدید کرده است. رجب طیب اردوغان مشخصاً در قضایایی سوریه با متهم کردن ایران به ایجاد امپراطوری فارسی تهدید کرده بود که چنانچه ایران دست از اقدامات خود برندارد ترکیه نیز می‌تواند آذری‌ها را علیه تهران تحریک کند. این اظهارات موهون اردوغان که در زمان خود با واکنش مناسب روبرو نشد اکنون زوایایی از خود را نشان می‌دهد. نقش کنسولگری ترکیه در ارومیه در ارتباط با برخی رسانه‌های رسمی و غیررسمی محلی و همچنین برخی فعالان سیاسی و انتخاباتی شایسته بررسی و مذاقه جدی است. اظهارات اخیر اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه، بلافاصله پس از وقایع ارومیه، دربارهٔ نوروز به عنوان «عید ترک‌ها» و ادعای مالکیت معنوی بر تبریز، بخشی از نقشهٔ بزرگ‌تر انکارا برای احیای نفوذ در مناطق ترک‌زبان ایران را نشان می‌دهد. ترکیه که خود با مسئلهٔ کردها درگیر است، می‌کوشد با تحریک پانتر کیست‌های ایران، امنیت داخلی کشور را تهدید کند و با مشغول کردن ایران در مسائل داخلی بحران جدی را که به خاطر گرفتار شدن در سوریه دچار آن است لاپوشانی کند. ترکیه در سوریه و عراق نیز از استراتژی حمایت از گروه‌های قومگرا، برای ایجاد بی‌ثباتی و مشغول کردن و تضعیف دولت مرکزی در بلندمدت استفاده کرد.

تهدید هویت ملی ایرانی

ایران به لطف تنوع قومی و زبانی، همواره نماد «وحدت در کثرت» بوده است و با وجود تنوع خرده فرهنگ‌ها به مدد هویت تاریخی کهن و مشترک دارای وحدت و همبستگی مثال زدنی است که در برهه‌های بحرانی چون جنگ و فشارهای خارجی و بلایای طبیعی خود را به خوبی نشان داده است. ایران با وجود تنوع بالای فرهنگی هرگز دچار منازعات قومی نبوده و اقوام و خرده فرهنگ‌های ایرانی



دکتر حبیب‌الله فاضلی کرمانشاهی
عضو هیئت‌علمی علوم سیاسی دانشگاه تهران

۱. دولت ترکیه جزو دولت‌های جدید، غیرطبیعی و «سیاست ساخت» محسوب می‌شود که موجودیتش مدیون یکی از معامله‌های سیاسی معاصر است و اقدامش در دست‌اندازی به میراث معنوی جوامع دیگر قابل درک است. بنیاد دولت‌های جدید بر مفهوم کمپانی (اونیورسیتاس) برقرار است. بر این اساس همه‌چیز به ارادهٔ هیئت‌مدیره و مدیرعامل استوار است که باید در هر بازار به‌صرفه‌ای سرمایه‌گذاری کند و آن‌گاه که بازی در آن بازار به‌صرفه نباشد می‌توان فروختش و در بحران‌ها هم رهایش کرد.

۲. دولت ترکیه سال‌هاست که به‌منابه شرکت عمل می‌کند، امت‌گرایی اسلامی میراث عثمانی به‌صرفه نبود، به اروپاگرایی فروختش؛ نخریدند و به باشگاه اروپای مسیحی راهش ندادند. «برندش» را به پان‌ترکیسم و بعد از آن به آسیای مرکزی‌گرایی و نژادگرایی پان‌ترکیستی بدل کرده است. با اسرائیل هم‌چپ و هم‌حساب است و هم‌زمان پا بر روی اخوان‌المسلمین گذاشته و در سودای امت عثمانی است. مهم این نیست که مذهب و نژاد در تعارض ذاتی‌اند و خلق ملل ترک و امت مومنان لایحتمعان‌اند، بلکه مهم این است که هر دو بازار خوبی برای خرید و فروش دارند. القصه این‌که ترکیه کشور نیست، کمپانی است! با منطق بازار همه‌چیز را تحلیل می‌کند و نوروز برایش آخرین بازار است.

۳. در اینجا کاری به تاریخ، زبان‌شناسی، باستان‌شناسی و روایت سندی نوروز و پیوستگی آن با ایران‌شهر ندارم که برای اهل پژوهش روشن‌تر از آفتاب است و هر تلاشی برای جعل روایتی دیگر، مصداق بردن عرض خود است؛ اما یادآوری این نکتهٔ سیاسی ضروری ست که نوروز به جهت اهمیتش در تاریک‌ترین دوران سیاسی ایران هم تعطیل‌بردار نبوده و بیش از هر نهاد ایرانی با اسلام سازگار شد و با روح ایرانی پیوندی گوهری یافته است و در جهان نیز جز با فرهنگ ایرانی قابل توضیح نیست. اکنون که دولت–شرکت ترکیه عزم بهرمبرداری ابزاری از بازار نوروز را دارد بد نیست حداقل به‌صورت رسمی محدودیت و ممنوعیت‌های برگزاری مراسمات نوروز در نظام قوانین و مقررات خودش را بردارد. نوروز تا همین چندسال پیش در قلمرو ترکیه ممنوع و نمادی از تهاجم فرهنگی ایرانی بوده؛ حالا چه شد که بخشی از میراث ملی ترکیه معرفی می‌شود؟ مردم‌شناسی ترکیه نشان می‌دهد که سال‌ها طول خواهد کشید که شهروندان ترکیه با نام و معنای نوروز آشنا شوند و تا آن‌روز ترکیه بازار و برند به‌صرفه‌تری را جایگزین نوروز ایرانی خواهد کرد و آنچه که باقی می‌ماند پرسش از هویت و کیستی دولت ترکیه است که هر روز مغشوش‌تر می‌شود. دولت ترکیه باید بداند که نوروز برند آرایشی نیست که قابل خرید و فروش یا مصرف نمایشی باشد و بعید نیست دولت‌های نوزاد را دچار بحران هویت مضاعف کند.

۴. نکتهٔ آخر این‌که حرمت امامزاده با متولی است. جامعهٔ ایرانی توجهش به نوروز بیش از گذشته شده است و اکنون بیش از گذشته به‌منابه نگاه‌ک‌ه هویتی بدان می‌نگرد اما سیاست فرهنگی رسمی نگاهش به نوروز و میراث ملی «کل میتهٔ» است و تا این رویکرد اصلاح نشود هر سرنترانشیدم‌ای می‌تواند مدعی قلندری‌اش شود.

سالگرد سرایش شاهنامه و بزرگداشت فردوسی در گفتگو با بهمن دمشقی خیابانی شاهنامه پژوه تبریزی:

آذربایجان پیش از اسلام پایتخت معنوی ایران بود

در شاهنامه، هیچ بیت نژادپرستانه‌ای نیست



مانده، درواقع دلالت بر وجود آن است. عده‌ای هم بر این باور هستند که ابیات باقی‌مانده الحاقی است و از فردوسی نیست. زنده‌یاد دکتر خطیبی کتابی دراین‌باره با نام «یا فردوسی محمود غزنوی را هجو گفت؟» دارند. ایشان در آن‌جا با ارائه مستندات و بررسی و تصحیح هجونه‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که هجونه‌ها از فردوسی نیست.

در اصل باید گفت هجونه‌ها، قطعه‌ای است منسوب به فردوسی که می‌گویند در هجو سلطان محمود غزنوی سروده است. این بیت‌ها در مقدمهٔ شاهنامه در شرح زندگانی فردوسی در بخش روابط شاعر با سلطان محمود غزنوی و یا در پایان شاهنامه درج شده است. تا آنجا که بنده مطالعه کرده‌ام، کمترین بیت‌های هجونه‌ها ۶ بیت در چهارمقالهٔ نظامی عروضی و بیشترین آنها، ۱۴۰ بیت در نسخهٔ مجلس دیده می‌شوند. البته نظامی عروضی خاطرنشان می‌سازد که هجونه‌ها ۱۰۰ بیت داشته که جز شش بیت، بقیهٔ ابیات آن «مندرس گشت». اما ژول مول به نسخه‌ای از شاهنامه استناد می‌کند که در آن هجونه‌ها ۱۶۰ بیت داشته است، ولی ترجمهٔ فرانسوی هجونه‌های که او در دیباچهٔ خود بر تصحیح شاهنامه آورده است، ۹۱ بیت دارد.

در مقدمهٔ کهن‌ترین نسخهٔ شاهنامه که هجونه‌ها را نیز در خود دارد، یعنی استانبول ۷۳۱ق، هجونه‌ها مشتمل است بر ۲۵ بیت، اما عبدالرحمن بخارایی مشفق، شاعر قرن دهم هجری که خود به هجوپیسرایی علاقمند بوده است، آن‌جا که می‌خواهد هجوهای خود را توجیه کند، می‌نویسد:«فردوسی که مقدم احجاب سخن است در مذمت بُخل سلطان محمود غزنوی سیصد بیت مثنوی دارد». ولی او فقط چهار بیت معروف هجونه‌ها را آورده است. بنابر پژوهش زنده‌یاد دکتر خطیبی، شمار بیت‌های هجونه‌ها در تحریرهای مختلف که در نسخه‌های گوناگون شاهنامه پراکنده‌اند، ۲۴۷ بیت است.

رویدادهای مربوط به هجونه‌ها، مانند بخش‌های دیگر زندگانی شاعر پرآوازهٔ ایران، چنان در هاله‌ای از افسانه‌ها فروپجیده شده است که به دشواری می‌توان حقایق تاریخی را از لابه‌لای این افسانه‌ها بیرون کشید. قزوینی خطیبی می‌نویسند: «پژوهنده در بررسی این رویداد، گویی در سرزمین مه‌آلودی گام برمی‌دارد و هر لحظه بیم آن می‌رود که به دامان خیالات خود فروغلطد». در این راستا، مهم‌ترین پرسشی که رویه‌روی پژوهشگر قرار می‌گیرد، این است که آیا هجونه‌ها اساساً سرودهٔ فردوسی است؟ هجونه‌ها از موضوعات بحث‌انگیز میان پژوهندگان شاهنامه بوده و هست. تا آن‌جا که برخی چون نولدکه، قزوینی، تقی‌زاده، صف‌ا، ریحی، خالقی‌مطلق و آیدنلو باور دارند که اصل هجونه‌ها را فردوسی خود سروده است، اما در برابر، پژوهندگان دیگری چون ملک‌الشعراء بهار، حافظ شیرانی، مجتبی مینوی، دبیرسیاقی، احمد آتش و شاپور شهبازی بر آن هستند که هجونه‌ها جعلی است و فردوسی آن را نسروده‌است.»

ایشان همان‌گونه که عرض کردم پس‌از تصحیح ابیات باقی‌مانده از هجونه‌ها و بررسی اقوال مختلف، به این نتیجه رسیده‌اند که هجونه‌ها از فردوسی نیست. ضمناً باتوجه به دلایل مستند زنده‌یاد دکتر خطیبی در کتاب مورد اشاره که هجونه‌ها از فردوسی نیست، من هم نظر ایشان را می‌پذیرم. علیرغم اینکه استان خالقی‌مطلق، آیدنلو و دیگران، هجونه‌ها را از فردوسی دانسته‌اند.

شما به‌عنوان یک شاهنامه‌پژوه تبریزی، جایگاه آذربایجان در شاهنامه را چگونه می‌دانید؟
نخستین حضور داستانی آذربایجان در شاهنامه در دورهٔ پادشاهی کی‌کاووس و با ذکر نام «دویل» -اردبیل- است که درواقع در آن مکان آزمون تعیین جانشین شهریار ایران کی‌کاووس برگزار می‌شود و کیخسرو پس‌از کامیابی و پیروزی در این آزمون، آتشکده مهم و معروف آذرگشنسپ را در اردبیل می‌سازد. **ادامه در صفحه ۸**

نوشته است اشاره کرده که این روایت مورد تایید سایر مآخذ نیست و با حوادث زندگانی وی پس‌از این تاریخ هم‌خوانی ندارد. سرانجام آلپتکین از بلخ به سوی هند رفت و چون امیر ابوعلی لاویک (یا امیر انوک) فرمانروای غزنین، مانع عبور او از آن شهر گردید، وی را در سال ۳۵۱هـ.ز شهر بیرون رانده و خود در آن‌جا به فرمانروایی نشست.^۷ بنابراین باید همین سال را در حقیقت سال بنیان‌گذاری پادشاهی غزنویان دانست.

قدرت‌یابی آلپتکین در کدام سرزمین اتفاق افتاد؟
باید گفت که قدرت‌یابی اصلی او در هند و پس از تسلط بر ابوعلی لاویک اتفاق افتاد.

کدام فرزند او جانشینش شد؟

پس از مرگ او فرزندش اسحاق‌بن آلپتکین جانشین پدر شد. اما پس‌از یک سال ابوعلی لاویک، امیر پیشین غزنه، او را از شهر بیرون کرد. اسحاق ناگزیر به بخارا گریخت و در آن‌جا ز منصور‌بن‌نوح سامانی کمک خواست، منصور نیز به این شرط که او دست‌نشان‌دگی سامانیان را بپذیرد و خطبه به نام آنان بخواند او را یاری داده و دیگر‌بار به فرمانروایی غزنین رسانید. پس‌از اسحاق، غزنین به‌دست یکی از غلامان آلپتکین به نام بلکانتکین افتاد. پس‌از او پری‌تکین یا پیری‌تکین، یکی دیگر از غلامان، بر تخت فرمانروایی غزنین نشست و سرانجام در ۲۷ شعبان ۳۶۶ هجری قمری سبکتکین یکی دیگر از غلامان ترک که داماد آلپتکین بود به فرمانروایی غزنین رسید.^۸ سبکتکین پادشاهی راد خاندان خود برقرار ساخته و بدین ترتیب سلسلهٔ غزنویان بنیاد نهاده شد.^۹

آن‌ها چه زمانی به ایران آمدند؟

آن‌ها در سال ۳۵۱هـ به ایران تاخته و تا سال ۵۸۲ در ایران حکمرانی داشتند. حکومت خود را از خراسان و ماوراءالنهر شروع کرده و تا هندوستان گسترش دادند؛ البته این ترکان پارسی‌گوی، مسلمان سنی‌مذهب متعصب بوده و شیعیان و اسماعیلیه را قلع و قمع می‌کردند. این ترکان از آن‌جاکه به بهانهٔ گسترش اسلام به کشورگشایی مشغول بودند، مورد توجه خلفای عباسی قرار گرفتند. البته این سلسله برای این‌که بتوانند در بین مردمان ایران‌زمین نیز برای خود جایگاهی به‌دست آورند خود را به یزدگرد سوم ساسانی منتسب می‌کردند.

اولین برخورد او با فردوسی چگونه بود؟

وقتی محمود به پادشاهی رسید، فردوسی ۵۸ سال سن داشت. پس از آن‌جاکه محمود در تاریخ ۳۸۷ هجری قمری به سلطنت رسیده است، تاریخ تولد فردوسی سال ۳۲۹ق/ ۹۴۰م است. تا سال ۳۸۴ قمری که نخستین تحریر شاهنامه به پایان می‌رسد هیچ سخنی از محمود و مدح او نیست و تنها از ابومنصور رزاق که پشتیبان او بود سخن گفته شده است. محتملاً مدح و مرثیهٔ منصور در تحریر نخست، مفصل‌تر از این بود که اکنون هست و چه‌بسا که تحریر نخست خود را نیز به نام عبدالرزاق‌بن‌منصور کرده بود. به‌رحال تحریر اول شاهنامه درواقع اتمام‌کار فردوسی نبوده و او ۱۶ سال دیگر بر تکمیل آن زمان گذشته است.^{۱۰} فردوسی در سال ۳۹۴ هنگامی که ۶۵ ساله بوده است در خطبهٔ داستان جنگ بزرگ کیخسرو، در ضمن مدح بلیغی از محمود، ارزش کار خود را به او گوشزد می‌کند و درعین‌حال با لحنی ناامیدانه از تنگدستی و ناتوانی خود شکایت دارد و از وزیر محمود فضل‌بن‌احمداسفرابنی درخواست می‌کند که واسطه شود تا سلطان بدو کمک کند.^{۱۱} اما محمود به دلیل بدگویی مخالفان فردوسی به او توجه نمی‌کند و شاعر در پادشاهی خسروپرویز که ۶۶ تا ۶۷ سال داشته است به این موضوع اشاره می‌کند. ^{۱۲}

از این بخش فهمیده می‌شود که فردوسی پیش‌از آن‌که کل شاهنامه را به غزنین ببرد، بخش‌هایی از آن را قبلاً



است و اگر هم شده باشد روایت نظامی عروضی است، اما از آن‌جاکه پس‌از بازخوانی دیگری از کتیبه برج لاجیم مورخ ۴۱۳ق^{۱۳} نمی‌توان با قطعیت برخی از آراء نظامی عروضی را که قبلاً نادرست شمرده شده بود نادرست خواند، در این مورد هم باید احتیاط کرد.

در کل علت اهدای شاهنامه به کتابخانهٔ سلطان چه بوده است؟ آیا نویسندگان در آن بازهٔ زمانی می‌توانستند به تنهایی باعث حفظ اثر شان شوند؟
خیر. در واقع دربار در آن زمان به‌نوعی نقش ناشران امروزی را داشتند و شعرا و نویسندگان برای این‌که آثارشان حفظ و به جاهای دیگر برسد به دربارهای حاکمان روی می‌آوردند؛ و می‌شود گفت که مداخل صورت گرفته در خصوص افراد نام‌گذاری شده و تلفظ آن به فتح اول مشهور است، اما به جاهای دیگر برسد به دربارهای حاکمان روی می‌آوردند؛ و می‌شود گفت که مداخل صورت گرفته در خصوص افراد نام‌گذاری شده و تلفظ آن به فتح اول مشهور است، اما خود را گسترش می‌دادند.

تاریخ پایان سرایش شاهنامه، بنابر خود شاهنامه چه زمانی است؟

فردوسی می‌گوید: «سر آمد کتون قصه یزدگرد/ به ماه سپندارم روز ارد». روز «ارد» در واقع بیست‌وپنجمین روز هر ماه است. در سال ۴۰۰ هجری قمری، فردوسی پس‌از پایان شاهنامه و داستان یزدگرد می‌سراید: «سرآمد کتون قصهٔ یزدگرد/ به ماه سپندارم روز ارد// ز هجرت شده پنج‌هشتادبار/ به نام جهان داور کردگار» در این‌جا پنج‌هشتادبار در واقع همان سال ۴۰۰ هجری است.

یکی از ایزدان زرتشتی «ارد» است. همان‌گونه که اشاره کردم در تقویم زرتشتی روز بیست‌وپنجم هر ماه به نام او نام‌گذاری شده و تلفظ آن به فتح اول مشهور است، اما از آن‌جاکه در شاهنامه با «یزدگرد» قافیه شده است، قاعدتاً باید در زمان فردوسی به کسر اول بوده باشد؛ مگر این‌که ضرورت وزنی ایجاد کرده است که به کسر اول تلفظ شود. البته در میان پژوهشگران در این باره نیز اختلاف نظر وجود دارد. گروهی بر این باور هستند که همان به فتح‌اول درست است و یزدگرد را هم باید به ضرورت وزن یزدگرد بخوانیم، برخی دیگر هم به کسر اول را درست می‌دانند.^{۱۴} قائم‌مقامی و زنده‌یاد خطیبی در آن مقاله بر اساس یک متن فارسی نو به خط مانوی و برخی فرهنگ‌های کهن فارسی به فارسی و فارسی به عربی، ثابت کردند که در آغاز فارسی نو در کنار تلفظ «ارد» یک تلفظ ird یا erd نیز وجود داشته است و گویا همین تلفظ کهن تلفظ قالب نیز بوده است. دربارهٔ بیت دوم نیز در میان نسخ اختلاف وجود دارد، برخی همین «ز هجرت شده پنج‌هشتادبار» و برخی نیز «سعد سال و هشتادوچهار» برابر با ۳۸۴ دارد؛ و بنداری نیز همین مورد اخیر یعنی ۳۸۴ را ضبط کرده است.

آن‌چنان که تقی‌زاده نیز محاسبه کرده است پایان تحریر شاهنامه برابر بوده با بیستم رجب سال ۴۰۰هـ و هشتم مارس سال ۱۰۱۰م^{۱۵} با توجه به این‌که طبق طبقه‌بندی روزهای ماه در آثارالباقیه ابوریحان بیرونی روزهای ارد را جزو روزهای سعد می‌یاند و هم‌چنین شاهنامه و دیگر منابع زرتشتی، ایرانیان روز ارد در ماه اسفند را نسبت به دیگر ماه‌های سال خجسته‌تر برگزار می‌کردند. بنابراین، با توجه به موارد فوق برخی از شاهنامه‌پژوهان بر این باور هستند که شاید فردوسی در این مواضع قافیه‌پردازی کرده و در قید گفتن واقعیت نبوده است یا آن‌که خجستگی آن را در نظر داشته نه تاریخ واقعی اتمام شاهنامه را؛ مگر آن‌که به عمد این خجستگی زمانی را برگزیده تا پایان سرایش شاهنامه را به آن روز بيفکند.^{۱۶}

هجو سلطان محمود با توجه به نشانه‌های شاهنامه تا چه اندازه می‌تواند درست باشد؟

درخصوص هجو سلطان محمود باید عرض کنم، عده‌ای از پژوهشگران چون دکتر خالقی‌مطلق، دکتر آیدنلو و از قدما مرحومان تقی‌زاده، نولدکه، صف‌ا و ... معتقد هستند که در اصل وجود داشته و این چند بیتی هم که باقی



در این شماره از ماهنامهٔ وطن‌بولی(راوطن) به فراخور سالگرد پایان سرایش شاهنامه و در گرامی‌داشت جایگاه این میراث ملی و نامیرای ایران‌زمین، و همچنین ۲۵ اردیبهشت روز بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی با «بهمن دمشقی خیابانی» شاهنامه‌پژوه تبریزی به گفت‌وگو نشستیم. بهمن دمشقی خیابانی در سال ۱۳۵۸ در شهر تبریز به‌دنیا آمد. دورهٔ ابتدایی را در مدرسه شهیدمدنی واقع در گلشهر تبریز و مدرسهٔ شیخ مرتضی انصاری در ولیعصر جنوبی گذراند. پس‌از پایان تحصیلات دوره راهنمایی، وارد مدرسهٔ مطهری و سپس طالقانی شده و کارشناسی و کارشناسی ارشد رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی را دانشگاه آزاد زنجان گذراند و سپس در واحد علوم و تحقیقات تهران استخدام شد. دمشقی خیابانی در سال ۱۳۹۶ در رشته دکتری زبان و ادبیات فارسی، گرایش ادبیات حماسی دانشگاه مشهد، قبول شده و با راهنمایی دکتر سجاد آیدنلو عنوان رساله خود را برگزید. سجاد آیدنلو استاد راهنما و دکتر اشرفزاده به‌عنوان استاد مشاور رساله او بودند. بهمن دمشقی خیابانی هم‌اکنون در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، به تدریس دروس ادبیات مشغول است و جلسات شاهنامه‌خوانی را در بنیاد ایرانشناسی شعبه آذربایجان شرقی بر گزار می‌کند که با استقبال جوانان و علاقمندان روبرو شده است.

باتوجه به‌این‌که می‌خواهیم سرایش شاهنامه فردوسی را از نخست بررسی کنیم، بهتر است این بررسی از شناخت خاندان غزنوی آغاز شود. آلپتکین که بود و چگونه زیست؟ او از غلامان ترک دربار سامانیان و بنیان‌گذار سلسلهٔ غزنوی (۳۱۴خ – ۳۹۵ق) است. اگر سخن نظام‌الملک را بپذیریم که می‌گوید آلپتکین هنگام به قدرت رسیدن ۳۵ سال سن داشت، باید تولد او را حدود سال ۳۱۴هـ بدانیم. آلپتکین را هنگامی که غلام بود احمدبن‌اسماعیل، امین امیر سامانی، خرید و در دربار خود نگه داشت. به‌سبب کارزدانی و لیاقتی که او از خود نشان داد، به‌سرعت جایگاه خود را در دربار بالا برد. در زمان امیر نوح او فردی شناخته شده بوده و مقام جزو صاحبان مقامات دولتی محسوب می‌گردید.^۱

در همان زمان هم فرمانروایی برخی از شهرهای قلمرو سامانی به‌دست او سپرده شده بود.^۲ نظامی عروضی دربارهٔ فرمانروایی آلپتکین در هرات، در کتاب خود مطالبی بیان داشته که مآخذ دیگری آن‌را تایید نکرده است. آلپتکین پس‌از کشته‌شدن عبدالملک‌بن‌نوح که به‌امید گرفتن خلعت خود کوشک می‌شمارد؛ پس سپهسالاری خراسان را که یکی از شغل‌های مهم دوره سامانی بود را به او سپردند و ابومنصورمحمدين عبدالرزاق را که امیری ایران‌دوست بود از آن‌کار برکنار کرده و کار را به او سپردند. پس‌از گذشت عبدالملک، طبق پیمان قبلی که بین بلعمی و او بوده، بلعمی چون دید بر سر جانشینی شاه‌بین درباریان اختلاف‌فطر وجود دارد از او نظرخواهی کرد؛ و چون آلپتکین با منصوربن‌نوح اختلاف داشت، فرزند شاه در گذشته نصربن‌عبدالملک را پیشنهاد کرد، اما پس‌از بر تخت نشستن او –یک‌روز پس از جلوس– بزرگان دربار که با او مخالفت داشتند او را برکنار کرده و منصور را بر تخت نشاندند.^۳ بزرگان پس‌از بر تخت نشستن منصور، چون از مخالفت وی با منصور آگاه شدند او را از منصب خود عزل نموده و یار دیگر محمدبن‌عبدالرزاق به سپهسالاری خراسان رسید. منصوربن‌نوح به عبدالرزاق دستور داد که از حرکت آلپتکین به سوی بخارا جلوگیری کند.^۴ پس از آن، منصوربن‌نوح رسولی نزد آلپتکین فرستاده و او را به بخارا خواست؛ لیکن او زیر بار نرفت و در ذقیعهٔ سال ۳۵۰ هـ از نیشابور بیرون رفت. عبدالرزاق لشکری به دنبالش او فرستاد، اما آلپتکین از آن‌جا گذشته بود. پس از آن، ابومنصور خود به تعقیب او رفت، از بخارا نیز نام‌های برای سرداران سپاه آلپتکین فرستادند و او را غاصب شناساندند. آلپتکین در این هنگام، پیش‌دستی کرده و لشکرگاه را آتش زده و با ۷۰۰ نفر از غلامان خاص خود راه بلخ را پیش گرفته و آن شهر را به تصرف خود درآورد. امیر سامانی چون آگاهی یافت «بیدج» را با ۱۲ هزار تن به جنگ او فرستاد؛ ولی متأسفانه او شکست خورده و به بخارا بازگشت.^۵ روایتی دیگر وجود دارد که امیر سامانی اشعث‌بن‌محمد را به بلخ فرستاد، او با آلپتکین جنگیده و سرانجام وی را از بلخ بیرون راند؛ ولی او به غزنین رفت و به جنگ ادامه داد، تا منصور وی را امان داده و او به خدمت به بخارا رفت.^۶ اما آل‌داوود در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی که مدخل مفصل آلپتکین را

بیش از ۸۰۰ نفر از اندیشمندان، دانشوران، ایران شناسان و هنرمندان با اشاره به رویدادهای نوروزی در دو استان آذربایجان غربی و کردستان نسبت به تحریک مردم در مسائل قومیتی توسط برخی از اعضای دولت هشدار داده و این رفتار را مخاطره آمیز خواندند

بیش از ۸۰۰ نفر از متخصصان، هنرمندان و کارشناسان رشته‌های گوناگون دانشگاهی، فرهنگی و هنری کشور در بیانیه‌ای تحلیلی درباره وقایع مرتبط با نوروز امسال، ضمن محکوم کردن سیاست‌های فرهنگی مرتبط با وقایع نوروز امسال در آذربایجان غربی و کردستان و نیز مواضع استاندار آذربایجان شرقی، و برشمردن پیامدهای این سیاست‌ها و اقدامات برای ملت ایران، رویکرد کنونی را در این زمینه تهدیدی برای انسجام و امنیت ملی و تقویت واگرایی‌های محلی دانستند. این برای نخستین بار است که تنوعی از اندیشمندان، چهره‌های ملی شناخته شده و برجستگان ایران شناسی، استادان دانشگاه، پژوهشگران علمی و فرهنگی، نویسندگان، هنرمندان رشته‌های گوناگون موسیقی، سینما و هنرهای تجسمی، و فعالان دانشجویی از نقاط مختلف کشور در کنار یکدیگر نسبت به مسأله‌ای ملی هشدار می‌دهند. در این بیانیه اسامی چهره‌هایی چون ژاله آموزگار، کیخسرو پورناظری، میرجلال‌الدین کزازی، علی اشرف صادقی، علی‌اصغر دادبه، حسن انوری، موسی غنی نژاد، کاوه بیات، نصرالله پورجوادی، سهراب پورناظری، داریوش پیرنیakan، تهمورس پورناظری، مرضیه برومند، علی مصفا، رخشان بنی اعتماد، محمدرضا ضیایی بیگدلی، محمدجعفری قنواتی، عبدالمجید ارغعی، علی دهباشی و حکمت الله ملاصلاحی به چشم می‌آید. متن کامل بیانیه(که اعضای آن هنوز ادامه دارد)، به همراه اسامی امضاکنندگان تا آخرین لحظه، در ادامه آمده است.

«به نام خداوند جان و خرد»

بیانیهٔ هشدارآمیز گروهی از متخصصان، هنرمندان و کارشناسان دربارهٔ برخی سیاست‌های فرهنگی و پیامدهای مخاطره‌آمیز آن برای کشور

هم‌میهنان پاک‌نهاد!

ملت تاریخی و بزرگ ایران!

ضمن ابراز شادباش جشن ملی نوروز و سال نو ایرانی خدمت شما هم‌وطنان گرامی، همان‌گونه‌که مستحضرد کشور عزیزمان ایران در شرایط بسیار حساسی است و بحران‌های بزرگی چون چالش‌های اقتصادی، گرانی، تورّم و کاهش شدید ارزش پول ملی تا سردرگمی سیاست خارجی کشور و خطر احتمالی بروز جنگی مهاجرت نخبگان و خروج سرمایه‌های مادی و معنوی کشور و ناتوانی دولتمردان در استیفای کامل حقوق شهروندان ایرانی، کشور را با مخاطرات بزرگی مواجه کرده است. ورود غیرکارشناسی بخش‌هایی از حاکمیت از جمله قوّه مجریه به «بحاِثِ قومی» به جای تمرکز و توجه به ابرچالش‌های پیش‌روی کشور و ملت ایران، خود زمینه‌ساز چالش‌های بزرگ‌تری شده است. بر این اساس یادآور می‌شود:

یکم)

در آستانهٔ نوروز ۱۴۰۴ خورشیدی، در اقدامی کم‌سابقه زمینهٔ برگزاری مراسمی با عنوان «پیشواز از نوروز» و سپس «جشن نوروز» از سوی نهادهای مربوطهٔ دولتی در برخی از استان‌های غرب و شمال‌غرب کشور فراهم شد، بدون اینکه از پیش، برنامه‌ریزی دقیق و کارشناسی شده‌ای دربارهٔ نحوهٔ برگزاری و اجرای آن تدوین و تنظیم شود. در جریان برگزاری این مراسم، گاه شاهد بروز برخی رخدادها بودیم که نباید به سادگی از کنار آن گذشت. شوربختانه برابر برخی تصاویر و اخبار منتشر شده، آنچه که با عنوان مراسم «پیشواز از نوروز» در برخی از استان‌های غرب و شمال‌غرب کشور از جمله استان کردستان و استان آذربایجان غربی رخ داد، فروکاستن نوروز از یک جشن بزرگ ملی ایرانی، به یک مراسم خُرد قومی و طایفه‌ای و محلی بود! بی‌تدبیری دستگاه‌های مسئول و عدم آگاهی و تقلید ناشیانه از برخی کشورهای همسایه، که نوروز، جشن ملی‌شان نیست و دولتهایشان، دست‌کم تاکنون آن را به رسمیت نشناخته‌اند، در برپایی این برنامه‌های ناشایانه در استان‌های غرب و شمال‌غرب کشور، بی‌تأثیر نبوده است. آیا تصادفی بود که نهادهای مسئول، مجزّ و زمینهٔ برگزاری چنین مراسم تقلیدی و بساختهای را فراهم کردند؟!

از سوی دیگر شاهد بودیم، گردهمایی دیگری در شهر ارومیه در تاریخ دوّم فروردین ۱۴۰۴ خورشیدی و به بهانهٔ روز شهادت حضرت امام علی (ع)، با فراخوان وابستگی به نهادهای عمومی و دولتی که بعضاً تقابلی عریان ایشان با هویت و مدنیت ایرانی و به ویژه زبان ملی پارسی، زبانزد خاص و عام است و با حضور تأییدآمیز مقامات سیاسی -امنیتی استان آذربایجان غربی برگزار شد که با نمادها و شعارهای نفرت‌پراکنانهٔ قومی شماری از افرای‌های قوم‌گرا و تجزیه‌طلب، رفتارهای سخیف آنان و تهدید دیگر هم‌میهنان با چماق‌های یک شکل به میتینگنّی از نفرت‌پراکنی قومی و سیاسی مبدّل شد. در این مراسم، شعارها و صداهای ناخردانه و سبکسرانه توسط تعدادی از قوم‌گرایان و تجزیه‌طلبانی سر داده شد که خود را در متن و حاشیهٔ این مراسم، جای داده بودند، بی‌آنکه هیچ واکنشی توسط مقامات حاضر در این مراسم از جمله استاندار آذربایجان غربی - به عنوان رییس شورای تأمین امنیت استان - نشان داده شود. یادآوری می‌کنیم که جشن نوروز، جشن باستانی، ملی و افتخارآمیز ایرانیان است و به هیچ قوم و قبیله‌ای تعلق ندارد و همهٔ ایرانیان با هر زبان محلی و مذهبی،

بخشی از جغرافیای معنوی این جشن بشمار می‌آیند. از همین‌رو برگزاری انحصاری جشن نوروز توسط یک گروه از ایرانیان و پاسخ متقابل و انحصاری به آن، توسط گروهی دیگر، آن‌هم با استفاده از ادبیات و رفتارهایی ایرانستیزانه، و همچنین اقدام مقاماتِ کشوری و منطقه‌ای در اجازه دادن به «تفکیک قومیتی» در برگزاری جشن ملی نوروز، جز در راستای مطامع و منافع دشمنان ایران نبوده است و نخواهد بود. نوروز، جشن ملی و میهنی ایرانیان است و نمی‌تواند محل منازعات کاذب و مصنوعی قومی و قبیله‌ای باشد. از همین‌رو نحوهٔ عملکرد دستگاه‌ها و نهادهای دولتی در استان‌های غرب و شمال‌غرب کشور، بویژه در استان‌های آذربایجان غربی و کردستان، از نگاه ما اقدامی بغایت نگران‌کننده و تحریک‌کننده و شایستهٔ نکوهش است.

(دوم)

ایران خاستگاه برگزاری جشن نوروز است و بسیاری از ایرانیان از دیرباز و همه‌ساله این آیین و جشن ملی را طبق رسوم کهن ایرانی، شکوهمندانه گرمی و بزرگ می‌دارند. ولی در نتیجهٔ برخوردهای سلیقه‌ای و ناستجیده و گاه همراه با تحریف، تخفیف و تقلیل مسئولان کشور نسبت به میراث فرهنگی، تاریخی و تمدنی ایران بویژه نسبت به جشن ملی نوروز، در آستانهٔ نوروز ۱۴۰۴ خورشیدی شاهد بودیم که رئیس‌جمهور ترکیه -البته با همراهی و زمینه‌چینی بعضی جریان‌های قوم‌گرای داخلی - به توهم «صادرهٔ نوروز» گرفتار شود و گستاخانه ادعای ثبت جشن نوروز را به نام «جهان خیالی تُرک» بیان کند و در ادامه، تبریز عزیز و باشکوه، پاره تن و یکی از میراث‌داران فرهنگ کهنسال ایران بزرگ را جزئی از میراث معنوی کشور خود اعلام کند! و اخیر‌تا از سکوت ناموجهٔ و نابخشودنی مسئولان ما در پاسخ به این ادعاهای بی‌اساس! البته این سکوت، استمرار سیاست‌های غلط فرهنگی چند دههٔ اخیر مسئولان کشور است که به بیگانگان اجازه داده است تا به فکر مصادرهٔ میراث فرهنگی، تاریخی و تمدنی ایران‌زمین باشند. ما، گروهی از دغدغه‌مندان فرهنگ و تاریخ و یکپارچگی ایران عزیز، عمیقاً نگران تحریف، تخفیف، تقلیل و مصادرهٔ جشن نوروز با هر عنوانی هستیم.

(سوم)

در چند ماهی که از فعالیتِ قوّه مجریه در دورهٔ چهاردهم می‌گذرد، همگی دیده و شنیده‌ایم که در مجموعهٔ ده‌ها سخنرانی و نوشتهٔ عالی‌ترین مقام اجرایی کشور، بارها واژگانی چون «قومیت»، «قوم»، «قلّیت» و مانند آن به نادرستی و نابه‌جا به کار رفته است و حتی در کمال تعجّب از «حقوق طبیعی» و «حقوق شهروندی» شهروندان ایرانی به عنوان «حقوق قومی» آنان یاد شده است! حال پرسش این است؛ در شرایطی که تمامی حقوق آحاد ملت ایران، ذیل مفهوم دقیق، شایسته و درستِ «حقوق شهروندان ایرانی» احصا می‌شود، چرا آقای مسعود پزشکیان و اطرافیان تأثیرگذار ایشان، اصرار و تأکید مؤکد دارند که با نگاه قومی و رویکرد قومی و مذهبی، به عموم مردم نگریسته شود یا حقوق‌شان از این منظر مطرح گردد؟! آیا این رویکرد، تصادفی است یا دلایل دیگری دارد؟! آیا به پیامدهای مخرب چنین کاربردهای غیرعلمی ولی با بار حقوقی و تبعات بسیار آگاهاند؟!

چهارم)

سوءاستفاده و تحریف اصلِ پانزدهم قانون اساسی کشور و طرح کارشناسی نشدهٔ «آموزش زبان‌های قومی و محلی»، آن‌گونه که مطرح‌کنندگانِش در هیئت وزیران (ازجمله سخنگو و معاون پارلمانی قوّه مجریه) و برخی نمایندگان مجلس می‌گویند و اصرار می‌کنند، بی‌هیچ گمان و گزافه‌ای، موجب تضعیف زبان ملی و رسمی کشور، یعنی زبانِ تمدّنی، دیرسال، نجیب و بارور فارسی می‌گردد و نتیجهٔ این تضعیف نیز تکه‌پاره شدن زبانی و فرهنگی و سرانجام از هم‌گسیختگی ارکان کشور و ... است، چیزی که خواستِ قلبی دشمنانی است که دور و بر ایران عزیز، دندان تیز کرده‌اند تا با همراهی اطلاعاتی و لجستیکی سرویس‌های جاسوسی فرامنطقه‌ای و همدستانِ منطقه‌ای‌شان، به آن دست یابند.

پنجم)

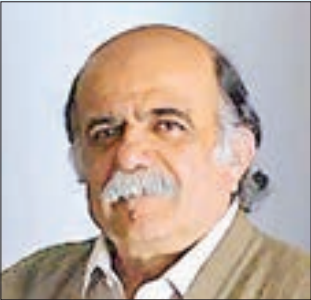
در کشوری مانند ایران، معمولاً مسئولان همچون دیگر ایرانیان با بیش از یک زبان یا گویش آشنا هستند، ولی مطابق عرف و سنّت تاریخی ایران و همچنین مطابق قانون اساسی کشور و عرف دیپلماتیک در همهٔ جهان، باید در گفتگوهای داخلی و خارجی و ازجمله گفتگوهای رسمی اداری و سازمانی و نشست‌های خبری و علمی، خواه مکتوب و خواه به صورت شفاهی، به زبان ملی و رسمی کشور سخن گفته و نوشته شود. شوربختانه و در کمال شگفتی شنیده شده که استانداران و مدیران برخی مناطق و اعضای شورای شهر برخی شهرها، در نشست‌های رسمی اداری با مدیران استان و شهرستان، به زبان محلی سخن می‌گویند! حتی استاندار خورستان، آن‌هم در استانی با زبان‌های محلی متنوع، عید سعید فطر را به یک زبان محلی تبریک گفته است و با این کار خود، «عیدی دینی» را به «عیدی قومی» تقلیل داده است!

ششم)

شاهد آنیم که بخشی از دولتمردان، در شرایط بسیار سخت و دشوار اقتصادی و بین‌المللی کشور، به جای



ژاله آموزگار، استاد زبان های باستانی



میرجلال الدین کزازی، شاهنامه پژوه



مرضیه برومند، کارگردان سینما



حسین نصیری، دبیر سابق شورای عالی مناطق آزاد



حبیب‌الله فاضلی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران



الهه کولایی



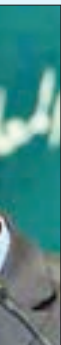
حسن انوری، سرپرست تألیف فرهنگ سخن



عبدالمجید ارغعی، مترجم استوانه کوروش



کاوه بیات، پژوهشگر تاریخ



اصغر دادبه

هشدار بیش از هزار شخصیت فرهنگی درباره خدشه به همبستگی ایرانی



کیخسرو



ضیایی بیگدلی، حقوقدان و استاد دانشگاه



محمّدجعفری قنواتی، مردم‌شناس



جمشید کیانفر، نسخه‌شناس و پژوهشگر تاریخ



جمال رحمتی



محمدرضا پاسبان، حقوقدان و استاد دانشگاه



محمدعلی دادخواه



اکبر ایرانی، مدیر موسسه میراث مکتوب



محمدعلی اردبیلی

مجریه، «قومی‌سازی مناسبات اجتماعی» را به جای مواجههٔ اصولی با چالش‌های کشور برگزیده است!

هم‌میهنان گرامی و ارجمند!

ما امضاکنندگان بیانیه، هشدار می‌دهیم، اکنون که دشمنان ملت ایران به دنبال فعال کردن گسل‌های قومی در کشور هستند تا به مقاصد شوم خود برای بر هم زدن یکپارچگی ایران عزیز دست یابند. آیا وقت آن نرسیده است تا مسئولان و مدیران ناکارآمد و بعضاً موافق با رخداد‌های ناگوار پیش گفته در برخی استان‌ها، از کار برکنار و برای اقدامات مخرب و با سکوت همراه با تأیید خود، مواخذه شوند؟ آیا نباید در انتخاب استانداران و دیگر مدیران ارشد استانی و شهرستانی، بدون توجه به مسائل قومی، زبانی و مذهبی، ویژگی‌هایی چون کارآمدی، تخصص، خوشنامی، ایران‌دوستی و وطن‌خواهی ملاک باشد؟ به راستی آیا زمان آن نرسیده است تا از طرح مسائل قومی و شعارهای تفرقه‌افکنانه و تجزیه‌طلبانه و آوردن پرچم کشورهای بیگانه در ورزشگاه‌های کشور جلوگیری شود و با عوامل داخلی و خارجی چنین اقدامات ضدّ ملی برخورد شود؟!

ما امضاکنندگان این بیانیه، ضمن هشدار دوباره به دولتمردان دربارهٔ اتخاذ رویکردهای غیرکارشناسی و وفایق‌سوزی که در پیش گرفته‌اند، یادآور می‌شویم که چنین روش‌هایی به جز تهدید انسجام و امنیت ملی و تقویت واگرایی و منازعاتِ خانمان‌سوز محلی، آوردهٔ

شیوا آراسته، احمد آرین‌نیا، داوود آجرلو، عباس آخوندی، سیاوش آریا، آزاده آریامنش، محمدجواد آریایی‌زاد، بهنام آزاد، فیروز آزادی، صفا آذربایجانی، رضا آذری شهرضایی، پوریا آسترکی، علیرضا آقاخانی، مهدی آقامحمدی، امیر صالح آقامیرزایی، نادر آقایی، مصطفی آل‌احمد، ژاله آموزگار، محمد آمره، کوروش احمدی، اکبر ایرانی، مهرداد ایرجی، ابوالقاسم ایرجی کجوری، فضل‌الله ایرجی کجوری، امیررضا یزدنباهی، حسن یزدی، مهری یزدی‌مهر، سهند اینانلو، زیبا اوجاجی، علی اوسط خانجانی، سرور اولاد عظیمی، عنایت‌الله اولاد عظیمی، یلدا ابراهیم‌نژاد، مرتضی ابراهیم‌نیا، امیر اثباتی، محمدحسین اثباتی، هانیه اثنی‌عشری، محمداقار اجتهادیان، محمد احسانی، امیر احمدی، لیلا احمدی، مجتبی احمدی، معصومه احمدی، وحید احمدی،

پاینده و سربلند باد ایران و ایرانی

آذربایجان پیش از اسلام پایتخت معنوی ایران بود

ادامه از صفحه ۳

پس از آن، نام آذربایجان به‌صورت «آذرایادگان» چندین بار در شاهنامه آمده است، نام دریاچهٔ «چیچست» و «دشت دوک» نزدیک دریاچه ارومیه هم از این دیار در شاهنامه ذکر شده است. آذربایجان در شاهنامه برخلاف نظر عده‌ای از شاهنامه‌ستیزان بخش مهمی از ایران زمین می‌باشد و بعضی از رویدادهای داستانی و تاریخی در آن‌جا اتفاق افتاده است؛ که با وجود آتشکده مهم آذرگشنسپ یکی از مکان‌های مهم، مقدس و قابل‌احترام در شاهنامه است. بنوعی می‌شود گفت، آذربایجان پایتخت دین معنوی مردم ایران پیش‌از خود نگه داشته و آن‌ها را به مکان‌های دوردست فرستاده ناراضی بودند، پس تور نقشه قتل اسلام محسوب می‌شده است. در شاهنامه، این دیار، در بیثی درخشان با صفت «بزرگان و آزادگان» معرفی و ستوده شده است.^{۳۲} درباره واژه ترک نیز باید گفت، تورانیان که در شاهنامه با ایرانیان جنگ دارند درواقع در اصل ایرانی‌نژاد هستند. همان‌گونه که بر همه کسانی که اهل مطالعه هستند و به شاهنامه هم علاقه و یا انس دارند، آشکار است فریدون سه پسر داشت به نام‌های سلم تور و ایرج؛ وقتی که تصمیم گرفت قلمرو حکمرانی خود را بین فرزنداناش تقسیم کند، تور و سلم از این‌که ایرج رانزد خود نگه داشته و آن‌ها را به مکان‌های دوردست فرستاده ناراضی بودند، پس تور نقشه قتل ایرج را می‌کشد و سلم را نیز با خود همراه می‌کند. پس‌از کشته شدن ایرج به‌دست تور و سلم، فرزند ایرج که پس‌از گذشت سالیانی بزرگ و دلبر شده بود، به انتقام خون پدر دو عموى خود را می‌کشد.

لازم به توضیح است که چون در تاریخ واقعی ایران، همسایگان شرقی و شمال‌شرقی ایران ترک بودند به‌تدریج واژه‌مفهوم توران از حوزهٔ روایت‌های ملی – پهلوانی و ترک از عرصهٔ تاریخ باهم درآمیخته و در معنا‌معادل یکدیگر به‌کار رفته و توران نیز با ترکستانی یکی پنداشته شده است. تورانیان در دورهٔ پادشاهی نوذر به کین‌خواهی نیایشان تور به ایران می‌تازند و ازاین‌هنگام به‌بعد نبردهای ایران و توران آغاز می‌شود؛ و با کشته شدن سیاوش در دورهٔ کی کاووس اوج می‌گیرد. تا این‌که در زمان کی‌خسرو با کشته شدن شاه-پهلوان توران، افراسیاب، پایان می‌یابد. بخش دیگری از جنگ‌های ایران و توران در روز پادشاهی گشتاسب است که در بخش به اصطلاح تاریخی شاهنامه قرار دارد. لازم به توضیح است که برخلاف باورهای شاهنامه‌ستیزان، ابدا در شاهنامه، هیچ بیت نژادپرستانه‌ای وجود ندارد و حتی از تورانیان و ترکان با صفاتی مانند «پرمایه» و «ستوده» یاد شده و برخی ویژگی‌های خوب و مثبت آن‌ها نیز در ضمن داستان‌ها باز گفته و عیان شده است؛ که ازجمله آن‌ها می‌توان به خدایپرستی، داشتن شخصیت‌های نیک و دانا، مہین‌پرستی، دلوری و… اشاره کرد.^{۳۳} اگر فردوسی با ترکان و محمود مخالفت کرده است چگونه می‌شود که ۳۰۰ بیت را به توصیف او سروده باشد؟ مثلا برای پیروزی او بر بت‌پرستان هندوستان. عده‌ای نیز که بدون هیچ‌گونه مطالعه و شناختی و فقط از روی احساسات و پیروی محض از عقاید تجزیمطلبانه با شاهنامه به مخالفت برخواستاندن چنین می‌گویند که در شاهنامه به ترکان توهین شده است؛ که اگر به‌درستی شاهنامه را «فقط یک‌بار» بخوانند آن‌گاه خود خواهند دید که طرز تفکرشان اشتباه بوده و چنین چیزی ابدا وجود ندارد.^{۳۴}

همان‌کسانی که با پیروی کورکورانه از پژوهزبگیران جریان تجزیمطلبی در پی تخریب شاهنامه هستند، به جایگاه زن در شاهنامه جسارت نمودند: آیا شاهنامه واقعا ابیات زن‌ستیزانه دارد؟

خیر، اصلا در خصوص ابیات زن‌ستیز هم که به شاهنامه و فردوسی نسبت می‌دهند، باید به عرض برسانم اولاً آن ابیات الحاقی است و زنده‌یاد استاد دکتر خطیبی هم در مقالهٔ ارزشمند «بیهوشی زن ستیزانه در شاهنامه» به این موضوع به خوبی و با مستندات پاسخ داده‌اند که پیشنهاد می‌کنم علاقمندان و حتی مخالفان شاهنامه مقالهٔ ارزشمند ایشان را بخوانند. دیگر آن‌که اگر در برخی از مواضع به زنی تاخته است به‌خاطر رفتار و کردار او بوده نه در تقابل با جنس زن؛ همان‌گونه که در بسیاری از ابیات هم فردوسی به افراسیاب و دیگران تاخته است، آیا آن‌جا هم باید بگوییم که به جنس مرد تاخته است؟! مشخص است که چنین برداشت‌هایی از برخی از ابیات شاهنامه بدون توجه به روال طولی داستان، جز غرض‌ورزی و دشمنی با فردوسی و شاهنامه و ایران چیز دیگری نیست.

سپاسگزارم از این‌که زمان گران‌بهای خود را در اختیار ماهنامه وطن‌یولی (راووطن) قرار دادید.

خواهش می‌کنم، من هم به نوبهٔ خودم از شما و همکاران محترمتان سپاسگزارم که درجهت آگاهی و گسترش شاهنامه و شاهنامه‌خوانی و ایران‌دوستی تلاش می‌کنید و امیدوارم روزی فرا برسد که آرزوی دوست بسیار ارزشمند و نازنینم که متأسفانه خیلی زود و نابهنگام از میان ما رفتند، استاد زنده‌یاد دکتر ابوالفضل خطیبی که البته آرزوی خود من هم می‌باشد، یعنی تأسیس «بنیاد شاهنامهٔ فردوسی» اتفاق افتد و همه آن روز را به شادی جشن بگیریم.

پی‌نوشت:

۱- مقدسی. جلد ۲، ص ۴۹۳

۲- نظامی عروضی. ص ۱۴

۳- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ۱۳۷۴: جلد ۱، ص ۶۴۸-۶۴۷

۴- گردیزی۳۵۵-۲۵۴: ترشی ۱۳۵-۱۳۴؛ منهاج‌سراج ۲۱۱؛ مستوفی ۳۸۲-۳۸۱

۵- گردیزی صص ۲۵۶-۳۵۵

۶- ترشخی. تاریخ بخارا. ص ۱۳۵

۷- منهاج‌سراج. ص ۲۲۶

۸- منهاج سراج؛ ص ۲۲۷

۹- «آل‌داوود». آل‌پتکنیک. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. جلد اول، ۶۴۷-۶۴۹

۱۰- فردوسی. دانشنامه زبان و ادب فارسی؛ جلد ۲، جعفر شجاع‌کبهانی صفحه ۸۱۸

۱۱- شاهنامه جلد ۴، ۱۷۴-۱۶۹ بیت ۱ به بعد؛ تصحیح خالقی‌مطلق. ۱۳۸۶

۱۲- همان؛ جلد ۸ صص ۲۶۰-۲۵۸، بیت ۳۳۹۷-۳۳۸۸

۱۳- رک. فارسی ص ۷۲۲-۷۳۱

۱۴- رک. محمود و ایاز

۱۵- ۴۱۱هـ/ ۱۰۲۰

۱۶- در تاریخ گزیده صفحه ۷۴۳

۱۷- جلدی ۲ صفحه ۱۲۹

۱۸- رضایی باغبیدی، «کتیبه پهلوی کوفی برج لاجیم». نامه ایران باستان. ۱۳۸۳، جلد ۱، ص ۲۱

۱۹- قائم‌مقامی و ابوالفضل خطیبی. «به ماه سپندارمذ روز ارد» دربارهٔ تلفظ و اشتقاق ارد، نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۶۷، تاریخ انتشار آبان ۱۳۹۹، ص ۴۰-۱۱

۲۰- تقی‌زاده. ۱۳۹۱، ص ۱۶۵

۲۱- همان. ص ۱۷

۲۲- آیدنلو شاهنامه و آذربایجان. چاپ دوم، ۱۴۰۱، صص ۲۸-۲۷

۲۳- آیدنلو. ۱۴۰۱، ص ۳۸

۲۴- برای مطالعه بیشتر در این باره به کتاب آذربایجان و شاهنامه تالیف دکتر آیدنلو مراجعه‌فرمایید.

ریحانه صفیان، ایرج صمدی، محسن صنعی، کیان صولی، سید حمید ضیائیان، محمدرضا ضیایی بیگدلی، الهه طالبی گرکانی، هوشنگ طالع، محمود طاهراحمدی، بهنام طاهری، حجت طاهری، صمد طاهری، عبدالرسول طاهری، علی طاهری، فاطمه طاهری، ولی اله طاهری، شهریار طلوعوسی، امین طباطبایی، پگاه سادات طباطبایی، سید کامران طباطبایی، مهسا طهرانی، نوذر طهماسبی، پیمان عارف اسکویی، حامد عامری گلستانی، عباس عبادی، محمد لطیف عباس‌پناه، امیر عباسی، حسن عباسی، علی عباسی، محمدرضا عبدالله‌پور، ابراهیم عبدالله‌زاده، حامد عبداللهی سیرجانی، حمید عبداللہیان، بهزاد عبدی، حسین عبدی، پریسا عجمی، سعید عدالت‌نژاد، وحید عرب‌پور، مسعود عرفانیان، آرمان عزیزی تولکی، بابک عسکری، نیما عظیمی، نسرین علمداریان، عقاب علی‌احمدی، علی علی‌بابایی درمنی، بلدا علی‌پور، علیرضا علی‌دوست، سهراب عزیزاده، شروین عزیزاده، پوریا علی‌نژاد ساروکلائی، منوچهر علی‌نیا، آریتا علی‌یوسفی، بهزاد عطارزاده، فریبا عیسی‌لو، محمدرضا (سینا) غیبشایو، شهاب غدیری، سارا غفاری، فریبرز غفوری، علی غلامی، مهران غلامی، موسی غنی‌نژاد، رضافاضل، نعت‌الله فاضلی، حبیب‌الله فاضلی کرمانشاهی، جواد فتحی، محمد فتحی‌پور، الهام فخاری، مهرزاد فخرآبادی، صادق فرامرزی، آذر فرامرزیان، علی فرح‌زاده شاهسون، فرزاد فردوسی، سهیلا فرزاد، امیر فرض‌اللهی، فرشاد فرمند، فرناز فرمند، علی فرهادی، مامبری فرید همتی، سهیلا فرزاد، بابرام فضلی، مهدی فقیه، رجیعی فلاح، مرتضی فلاح، هادی فلاح، علی محمد فلاح‌زاده، نگین فیروزمتش، نوید فیروزمتش، کیامهر فیروزی، سمانه فیضی، کوروش قاسمی، داریوش قبادی، هرمز قبادی، اسماعیل قبولی، علی قربان‌پور، سیمین قربان‌پور دشتکی، زهرا قربانی، زهرا قرنی، حمیدرضا قلیچ‌خانی، روح‌انگیز قلیچ‌خانی، زهرا قلیچ‌خانی، مریم قلیچ‌خانی، مهری قلیچ‌خانی، علی قلی‌زاده، نسرین قمصری، عباس قنبری عدیوی، آریتا قنواتی، حسین قنواتی، محمد قوچانی، سهراب قهارپور گنتی، مژگان قهرمانی، سارا کارگر، شیماکاپله، محمد کاپله، سروناز کاشانی، مهران کاشانی، موسی کامران‌پور، محمدعلی کاظم‌بیگی، حامد کاظم‌زاده ایرانشهر، احمد کاظمی، حسین کاظمی، شمس‌ی کاظمی، کورش کاظمی، احمد کاظمی‌فرد، فروزان کاظمی‌فرد، آناهید کایوان، علی کایوانی، کیوان کثیریان، رضا کدخدازاده، حسنعلی کراگزکی، بهزاد کریمی، لایلا کریمی، حمید کریمی، مریم کرد، مهین کرد، فاطمه کردی، فرشاد کردی، حمید کردی‌پور، رامین کریمیان، میرجلال‌الدین کزازی، سالار کسرابی، مهناز کسمتی، کیوان کشاگر، پیروز کلاترتی، مهتاب کلاترتی، وریا کلاترتی، الهام کلبعلی، حسین کلبعلی، فراد کلبعلی، شروین کمالی، مازیار کوچ‌نژاد، الهه کولایی، دانیال کوثری لنگری، مسعود کوهستانی‌نژاد، ناهید کوهشکاف، مهدی کوهیان، نازنین کیتال، جمشید کیفافر، سبحان کبیانی، کیوان کبیانی، فاطمه گرمی‌نژاد، محمدرضا گرمی‌نژاد، شیرزاد گرچی‌نژاد، نیما گروهی، امیر گزانی، اعظم گلیپایگانی، لیلیا گلیپایگانی، حسین گل‌خندان، ترنگس گله‌دار، محمدحسین گنجی، زهرا گويا، مریم گويا، علی گنجیان خناری، فاطمه گیلانی، سام گیوراد، علی محمد لاری، هایده لاله، مسعود لاهوت، بنیامین لاهوتی، امیر لطفی، یوسف لموچی، علیرضا لولگر، مرتضی مؤذنی قهدرچانی، تیمور ملامیر، نوید مجیدی، علیرضا محسنی، فاطمه محسینیان، محمدجعفر محمدزاده، فریا محمدرضایی، جاماسب محمدی، جلال محمدی، سلمان محمدی، مجتبی محمدی، مصطفی محمدی، مهناز محمدی، یحیی محمدی، شیرین محمدیان، شمامه محمدی‌فر، بردیا محمودی، محمدرضا محمودی، سید زکریا محمودی رجا، حسین محی‌الدینی، ابراهیم مختاری، بیژن مختاری، علی مختاری، مهران مختاری‌راد، مینا مساعد، یوسف مسعودی، اشکان مسیبیان، دانیال مشایخی، فهیم مصطفی‌زاده ماکویی، ارسطو مداحی گیوی، فریبا مدنی گیوی، مهرداد مدهوشی، محمد مرادی، سمیه مراقی، فاطمه مرتضوی، محمد کاظم مروج فرش،ی، مهری مساعد، شمیم مستقیمی، عارف مسعودی، محمد مشایخی، هانیبه مشهدهعباسی، منوچهر مشیری، علی مصفا، محسن مصطفوی اردبیلی، محمد مطلق، حسین مطوف‌زاده، حافظ مظفری، کوروش مظفری، بابک معبدی، رضا معتد، حدیث معصومی زرکی، علی معین صمدانی، غلامرضا مقدم، محمد مقدم، مرتضی مقصودی، حکمت‌الله ملاصالحی، یدالله ملایری، بیژن ملک‌احمدی، حسین ملک‌خطایی، هانیبه ملکی، یدالله منصوری، محمد امین منفرد، احسان موحدیان، آزاده موسوی، سید علی موسوی، سید علیرضا موسوی، محمد موسوی، میر طاهر موسوی، محمدعلی موسوی فردینی، سیدرسول موسوی حاجی، خزر مهران‌فر، فرهاد مهران‌فر، بتول مهدوی، زهره مهدی‌لو، صادق مهدی خاتلو، ایمان مهدی‌زاده قوهه، سید عبدالله میرشعایی، مریم میرشمسی، علی میرانصاری، محمدرضا میرسجادی، سید حسین میرشکاکی، شادمهر میردار هریجانی، حامد میرزاحسینی، سیاوش میرزایی، میرمهرداد میرسنجری، مسعود میرزایی، سید سعید میرمحمدصادق، احمد میری، طوران میری، محمود نادری، نگار نادری، احمد ناصر، علیرضا ناصرباقعی، کامران ناصری، عباس نامدار، امین نایب‌پور، حسام‌الدین نبوی‌نژاد، علی محمد نجاتی، علی نجار، ستایش نجفی، علی‌اکبر نجفیان، امیر پیام نجفی‌زاده، علیرضا نداف، رؤیا نصر، یاسمین نصرتی، حسین نصیری، زهرا نصیری، مصطفی نصیری، منصور نصیری طیبی، افسر نظری، علی نظری(سربربر مستقل آنلاین)، سحر نقدی‌پور، اسعد نقشبندی، هومن نمازی، فرهاد نوائی، فاطمه نوروزی، نورمحمد نوروزی، الهام نوری، حسین نوری‌نیا، حسین نوین، عبدالرضا نواج، آوا واحدی نوائی، علی نورالهیان، محمد نورفریانی، ریحانه‌نورمحمدی، نعمت نوروزی، طهمورث نوری، کیوان نوری، محمدحسن نوری، رضا نیکجوی تبریزی، عبدالرحیم نیک‌خواه، مهران نهندی، آرش نیکخو، محتبی واعظی، جعفر وثوقی، خیرالنساء وطن‌پور، فرهاد وفاپی، جلیل ولدخان، محمود ولیدی، نسرین وهاب‌پور، مریم هاشمی مقدم، فرشته هخامنش، مهدی هلدوند، آریا هرمزی، عنایت‌الله هرمزی، سعید همایونفر، ناصر همرنگ، جعفر همت، بیژن هنری‌کار، احسان هوشمند، علی هوشمند، محمدرضا هوشمند، لیلا هوشنگی، حجت یحیی‌پور، سهیلا یزدان‌پناه، میلاد یزدان‌پناه، عبدالله یزدانی، داریوش یعقوبی، رضا یعقوبی، اسماعیل یوردشاهیان، هومن یوسفه‌هی، حمید یوسفی، فاطمه یوسفی...

بیات، ترنگس بیاتی، صفرعلی بیانی، محمدنقی بیگ‌زاده، بهرام پارساپور، محمدرضا پاسبان، مسعود پاک‌بین، پروین پاکدل، بابک پاک‌نیا، حسین پُنتُت، علی پرکار، بهرام پروین گنابادی، آرام پدرام، سعیده پرارش، ناصرالدین پروین، رضا ناصر پشوتن، ناهید پورابراهیمی، نصرالله پورجوادی، ملک‌محمد پورعلی، رضا پورغلام، پروین پورمجیدیان، داود پورمظفری، مهرداد پورمند، تهمورث پورناظری، سهراب پورناظری، کیخسرو پورناظری، مهدی پورنامداری، فرشته پیشاهنگ، حسنعلی پیشاهنگ، داریوش پیرنیکان، عباس پیروان، آرتا تارای، محمدعلی تیرایی، کارن تیری، محمد کاظم ترقی، اسفندیار تقوی، حجت تقوی، پروانه تقی‌خانی، سلمان تموک، محمد تنکست، فرزاد توحیدی، فرهاد توحیدی، لیلا تورانی، ترنم توسلی، سیاوش ثابت، امیر ثناجو، حسن جاهواری، مینو جراحی، محمدرضا جلالی، فرهاد جم، مریم جم، عبدالله جمالی، مینا جمالی، سعید جمشیدی، امیر مختار جمشیدی، افشین جعفرزاده، حبیب جعفری، حمید جعفری، فرزاد جعفری، ندا جعفری، عماد جعفری‌پور، محمود جعفری دهقی، محمد جعفری قنواتی، مسعود جعفری منجیلی، عاطفه جنابی، علی جنتی، عرفان جندقی، مرضیه جودکی، منوچهر جوقار، زهرا جهاندار، صدیقه جهاندار، امید جهانشاهی، محمد جهانشاهی، طاهره جهان‌فروز، علی جهانگیر، فهیمه جهان‌نما، امیرحسین جهانی، عیسی جمبر، محسن حاجتی‌نیا، محمدرضا حاجی آقا‌بابایی، علیرضا حاجی اشرفی، محمد ابراهیم حایری، رضا حبیبی قلعه‌جوقی، امیررضا حجتی، پیمان حریقی، شیده حدادی، نصرالله حدادی، ژیلاد حدایی، عبدالرحمان حسنی، ابراهیم حسن‌پور، اسفندیار حسن‌پور، حسین حسن‌پور، زهرا حسین‌آبادی، احسان حسین‌پور، جلال حسینی، سعیده حسینی، سید سجاد حسینی، سید علی حسینی، سید محمد حسینی، سید ناصر حسینی، مریم حسینی، عباس حسینی روشن، سیدجواد حسینی‌نژاد، برهان حشمتی، محمدحق‌پرست، عباس حق‌روستا، حسین حقگو، داوود حقیقی، مرضیه حقیقی، حامد حمیدی، محمد حیدرنیا، محمود حیدری، هادی حیدری، محمدرضا حیدری کردزنگنه، مژگان خاکیپور، محمدحسین خاکی، مهدی خاکی فیروز، سعید خانباالو، بتول خاتمی، حمیدرضا خاتمی، حامد خاتمی‌پور، آرمان خادمی، بهمن خانی، سجاد خدادادی، حامد خدادوست، ابراهیم خدایار، فرشید خدایاری، مبینا خدری، سعید خراطها، ماندانا خرم شقاقی، حمید رضا خسروانی(مدیر انجمن اهوارمنش استان فارس)، محمدحسین خسروپناه، زهرا خسروی، نصرالله خسروی، تورج خسروی جاوید، کامروز خسروی جاوید، آزاده خزایی، لیلا خزایی، محمد خزایی، بسنا خوشفکر، پوریا خلیلی، ندا خوئینی، میثم خورشیدی، زهرا خوش‌نیت، حمید خونمری، رامین جاهد، مسعود جهان‌نما، حسن دادخواه، محمدعلی دادخواه، آریاسپ دادبه، علی‌اصغر دادبه، علی‌اکبر دارینی، حمیدرضا دالوند، کیانوش دالوند، عصمت داروان‌پور، علی داودی، حمزه دایی‌چین، محمد دروگر، محمد درویش، عبدالله درویش، اسدالله درویش‌امیری، ارشک درویشی، بهمن درویشی، سامان درویشی، زهره درویشی، علی درویشی، علیرضا درویشی، نوذر درویشی، امیررضا دریایی، بوذر دشتیانی (دشتیار هروآبادی)، داود دشتیانی، عسگر دشتی، مرتضی دشتی، ابوالفضل دلاوری، ابراهیم دمشناس، آرش دولت‌شاهی، سهیل دولت‌شاهی، علی دهباشی، مجید دهقان، محمدحسن دیلم صالحی، امیر دیلمقانی، رؤیا دیوسالار، امیرعلی ذوالفقاری، محمدحسن رادمنش، علی رحمانی فیروز‌جاه، سید سعید رحمانی، بهرام رحمانی وحید، حسین رحمت‌اللهی، حمیدرضا رحمتی، محسن رحمتی، سمیه رحیمی، مریم رحیمی، امین رحیمی جوقناتی، عبدالعظیم رحیمی آردکیان، حسن رجب‌زاده، هرمز رحیمیان، مهدی رخشانی، علی رزاقی، فرزاد رستمی، گودرز رشتیانی، صدیقه رشیدی، فاطمه رشیدی، احمد رضایی، عباس رضایی، علیرضا رضایی، مرتضی رضایی، مسعود رضایی، ناهید رضایی، سعید رشیدی‌نژاد، وحید رشیدی‌نژاد، پیروز رفیعیان، مرتضی رضانی، فتح رنجبر، همت‌الله رنجبر، جواد روح، رحیم روح‌بخش، نازاله روحی، داود روحی عیسی‌لو، حمید سلمان رهبر، فرهاد رهبری، اشکان زارع، سحر زارع، محبت‌اله زارع، محمد زارع، اشکان زارعی، عباس زرگر، آناهیتا زمانی، سید محمدکرم زمانی، ایمان زند، زاگرس زند، معصومه زندیه، امیرحسین زندی دره‌غیبی، بابک زیلاب‌پور، شاهین زینعلی، بهروز ژاله، پردیس ساتیاری، سیده مرضیه سادات رسول، حمزه سارویی، ملیحه ساغری، مسعود سالاری، علی‌اکبر سام‌خانیانی، رضا ستاری، شاهین سینتا، شهند سرحدی، نیکو سرخوش، مرضیه سرشناس، رضوان سرمد، کوروش سرش‌پور، سهراب سکوندی، مصطفی سلامت، کیان سلجوقی، فریدون سلجشوری، ابودر سلطانی، جلال سلطانی، سید ناصر سلطانی، غزاله سلطانی، منصوره سلطانی، داریوش سلطانی علاسوند، ابودر سلطانی‌نژاد، مهرداد سلطانی‌نژاد، روح‌الله سلگی، جعفر سلمان‌نژاد، اسماعیل سلوکی، شاپور سلیمی، نادر سلیمی، عباس سلیمی انگیل، امیرحسین سلیمیان، امیر سلیمانی، داود سلیمانی، فاطمه سه سلطانی، رضا سوری، محمد سید میرزایی، سید رضا سیدی، فخرالدین سیدی، مصطفی سیفی، سیدرضا شاکری، افشین شامیری، ناصر شجاعی، نیما شجاعی، علی شجاعی اصفهانی، شبوا شرفایی، وحید شریعت‌زاده، آذرا شریفی، محمد شریفیان، چنگیز شجاعی، علی شعبانی، بهمن شعبان‌زاد، یاسر شعبانی‌فر، امیر شفتت، محمود شفعی، محمد شفیع‌فر، پژمان شقاقی، زهرا شکرشکن، محمد شکیبانیا، مهدی شمس‌الدینی، مهدی شوهانی، غلامرضا شهدادیان، سیاوش شهرپور، محمدرضا شهیدی، شهرام شهیدی، مژگان شیرافکن، زاهد شیخ، محمد صابر، ترانه صاحب، امیر صادقی، احسان صادقی، شهریار صادقی، محمدعلی صادقی، مرجان صادقی، علی‌اشرف صادقی، علیرضا صادقی امیری، سیاوش صادقی‌تبار، علیرضا صادقیان، امیر صالحی، انوش صالحی، سیدحمزه صالحی، صالح صالحی، محمد صالحی، محمدرضا صالحی مازندرانی، ویدا صارمی نوری، مجید صباغ بهروز، یاسین صباغیان، ابراهیم صحافی، محمد صحراکار، علی صدراپی، مسیح صدیق رحیم آبادی، سید محمود صدری، علی صفایی، مصطفی صدری، حمیدرضا صفری، فاطمه صفری، مسعود صفری، آمنه صفربادی فراهانی، طویه صفربادی فراهانی، عباس صفربادی فراهانی،



علی اشرف صادقی، زبانشناس



داریوش پیرنیکان، موسیقی دان و نوازنده



علی دهباشی، مدیر مجله بحارا



حکمت‌الله ملاصالحی، باستانشناس



محمد درویش، فعال محیط زیست



تهمورس پورناظری



به، استاد زبان و ادبیات فارسی



پورناظری، موسیقیدان و نوازنده



هوشمند، پژوهشگر مسائل اقوام

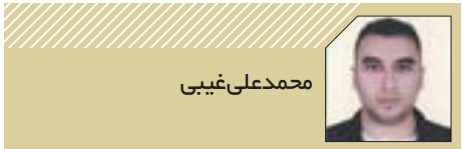


ورناتظری

عزیزاله احمدی، مریم احمدی گیوی، حمیدرضا احمدی لاری، فاطمه احمدی‌نسب، محمدعلی اردبیلی، عبدالمجیدارفعی، آرش اسحاقی، مجید اسدی، محمد اسدی، مهدی قلی اسدی، حسین اسدی جوزانی، نعمت‌الله اسعدی‌پرور، محمداسفندیار، محمودرضا اسفندیار، مژگان اسفندیاری، علی اسکندری نجار کلایی، نفیسه اسلامی، ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق، حسن اسماعیل‌زاده، حسن اسماعیل‌زاده باوانی، احمد اسماعیلی، حبیب‌اله اسماعیلی، رها اسماعیلی، احمد اسمی، محمدرضا اعتمادی، افشار اعتمادی آل‌آقا، افشین اعتمادی آل‌آقا، جمال افتخاری، پرستو افراشته، داریوش افروز اردبیلی، ژاله افشار، ماندانا افشاری، علیرضا افشاری، راضیه اقبالی، امیر اکباتانی، امید اکبر (ببجار)، رقیه اکبری، آناهید اکبری، سلطان‌مراد اکبری‌ان، مهدی اکبری‌فر، علی‌اصغر اکبری‌فرد، فریبا اله‌بخشی، رضا الهی ورناصری، اصغر امیدوار، پروانه امیر‌پرویز، سلیمان امین‌زاده، داریوش امینی، محمد امیری، فاطمه امیری، احسان انتظاری، زهرا انصاری، حسن انوری، افشاره بابائیان، علی‌اکبر (پرویز) بابائیان، علی‌اصغر باباصفری، سعید باجووند، هانیبه باستانی، محمود باقری، مصطفی باقری مقدم، ناهید بختیاری، غلام‌عباس بخنوه، مژگان براتی گردکاندار، نعت‌الله برات‌پور، امیرمهدی بردبار، محمدرضا بزرگز خالقی، مجتبی برزویی، پوران‌دخت برومند، مرضیه برومند، احمد بستانی، مهدیه بشردوست، محمد بقایی (ماکان)، سارا بلوکی، سایه بلوکی، محمود بلوکی، مهدی بلوکی، تیرداد بنگدار، سیروس بنه‌گزئی، نگار بنه‌گزئی، رخشان بنی‌اعتماد، مریم بوبانی، کامبیز بهارلویی، هدیه بهرام‌پور، تینا بهرامی، محمد بهرامی، علی بهرامیان، الهام بهزادی، میثم بهمنی، محمدعلی بهمنی قاجار، حسن بهنام، کاوه

نقدی بر کتاب «ایران بین دو انقلاب»از پرواند آبراهامیان

ایران بین دو تفسیر



محمدعلی غیبی

روایت‌های تاریخی بسیار آسیب‌پذیر اند و به سبب کثرت مطالب و منابع، گاهی اوقات برای کسانی که به تازگی علاقه به تاریخ را در خود حس کرده و شروع به مطالعه‌ی تاریخی می‌کنند گیج‌کننده‌اند. حساب آن‌هایی که در فضای مجازی سخنرانی تاریخی یا تولید هر محتوای تاریخی دیگری می‌کنند جداست؛ خیلی از آن‌ها درس تاریخ نخوانده‌اند و کوچکترین نگاه درستی هم به تاریخ ندارند. حتی به تازگی ویدیوی یکی از این افراد را در اینستاگرام دیدم که صفحه‌ای پرطرفدار ایجاد کرده و در طرفداری از ساسانیان، اطلاعات زرد و سمی پخش می‌کرد؛ به هیچ کتابی ارجاع نمی‌داد چون مخاطبانش نیازی به استناد نداشتند و به منتقدان خود توهین می‌کرد و آن‌ها را به بی‌سوادی و عدم مطالعه متهم می‌کرد! پیش خود فکر کردم که من که سال‌ها در مورد ساسانیان مقاله و کتاب نوشته‌ام چرا این مطالب را ندیده‌ام؟ من که صدها کتاب و مقاله در مورد ساسانیان خوانده‌ام، آیا مطالعات من کافی نبوده است؟ یا اینکه تابحال چنین ادعاهایی نداشته‌ام ناشی از ضعف من است؟ اما خیلی حیفم آمد به تاریخ ایران که چنین افراد بی‌سواد و بی‌تربیتی خود را در مقام دفاع از آن قرار داده‌اند و نذتنها خدمتی به آن نمی‌کنند بلکه در اصل به تاریخ ایران ضربه می‌زنند. اما این فرد تنها یک جوان مجهول‌الهویت بود؛ حال شرایطی را فرض کنید که مورخان دیگری کتاب‌هایی علمی بنویسند که آشکارا در آن هویت ایرانی را بدون ادله‌ی محکم و تنها با بازی با کلمات و البته با چاشنی مطالب غیرمستند، یا با استناد به ادعاهایی موازی با روایات تاریخی یا با استناد به منابع ضعیف و جهت‌دار و سکوت در مورد بسیاری روایت‌ها و مطالب منابع دست‌اول زیر سوال ببرند. کتاب «یران بین دو انقلاب» از پرواند آبراهامیان کتابی است که در این مجال تلاش دارم در حد توان خود به نقد و بررسی آن بپردازم. این بررسی با طی صفحات کتاب و به تبع آن با سیر زمانی جلو خواهدرفت.

تقسیم مردم ایران

با شروع کتاب، نکته‌ای که در ابتدا خودنمایی می‌کند اما کم‌کم آزاردهنده می‌شود تقسیم مردم ایران است. نویسنده در ابتدا مردم شهرهای ایران را به دو دسته‌ی جدیدی ونعمتی تقسیم می‌کند؛ (اولین بار در صفحه ۲۴ و بسیاری صفحات دیگر) در کنار آن مردم ایران را از بعد مذهبی دیگری هم به سه دسته‌ی شیخی، متشرعه و کریم‌خانی تقسیم می‌کند. (اولین بار در صفحه ۲۴ و در ادامه بسیاری صفحات دیگر) و پس از آن تا انتهای کتاب مردم ایران را به دو دسته‌ی «ترک» و «فارس» تقسیم می‌کند؛ تقسیم مردمیتان ایرانی در میانه‌های کتاب حتی به مورد «شمالی‌ها» و «جنوبی‌ها» می‌رسد و نویسنده سعی می‌کند شمالی‌های ایران را طرفدار شوری و جنوبی‌های ایران را طرفدار و حافظ منافع بریتانیا جلوه دهد. (صفحه‌ی ۲۴۷ و بسیاری از صفحات دیگر) نویسنده در بسیاری از موارد در ایجاد تقابل بین «فارس» و «ترک»، هرگاه که شغل جمعیت یک گروه را می‌نویسد، پس از آن قومیتش را هم می‌گوید. مثلاً «در بین سی‌وسه نفری که در کنگره‌ی دوم به عضویت کمیته‌ی مرکزی و هیئت مشورتی درآمده بودند یازده نفر از خانواده‌های آذری و سه نفر از خانواده‌های قاجار بودند. پس بیش از ۴۲ درصد اعضای رهبری حزب [توده] ترک‌زبان بودند.» (صفحه‌ی ۳۸۸) خانواده‌های قاجار بر خلاف مردم آذربایجان تبار ترک داشتند اما کدام خانواده از خاندان قاجاریان در دوره‌ی پهلوی یا حتی اواخر قاجار به‌جز آن‌هایی که در آذربایجان زندگی می‌کردند به ترکی تکلم می‌کردند؟ به نظر می‌رسد هدف نویسنده افزایش وزن عنصر ترکی در تقابل با «فارس» موازنه‌ی تقابل «ترک-فارس» است. یقیناً شخصیت‌های تاریخی مورد بحث در تاریخ معاصر ایران هنگام همکاری با مردمان سایر استان‌ها تنها چیزی که به آن توجه نداشتند تفاوت زبانشان بود و تمام هم و غم آن‌ها مسلک سیاسی و حزبی‌شان بوده‌است.

بزرگنمایی تجزیه‌خواهی و سکوت

درباره میهن‌پرستی اقوام ایرانی

ادعاهای مطرح شده در مورد حرکت شیخ‌محمدخیابانی به سوی تجزیه‌خواهی (صفحه‌ی ۱۴۳) ادعاهایی در موازات مطالب میهن‌پرستانه، آزادی‌خواهانه و استعمارستیزانه‌ی این شیخ است که تنها در جهت تخریب چهره‌ی خیابانی ساخته شده و آبراهامیان بر این مطالب موازی سوار می‌شود بدون آن‌که مطالب ضدآن را بیان کرده‌باشد. وی حداقل سبار چنین ادعاهایی

شش تاریخ History

درمورد تجزیه‌خواهی کردهاست؛ (صفحات: ۱۱۶، ۱۴۳ و ۱۶۷) بدون آن‌که ذره‌ای به میهن‌پرستی سرداران آزادی‌خواه مشروطه همچون ستارخان و باقرخان، یا نظریه‌پردازان و تحصیل‌کردگان مشروطه‌خواه تبریزی همچون تربیت و علی‌مسیو و تقی‌زاده اشاره‌ای کرده‌باشد. در این‌کتاب سکوت کرکننده‌ای در مورد تقی‌زاده شده‌است. این سکوت هم در مورد نقش تقی‌زاده در دوران سال‌های مشروطه، و هم تلاش‌های سیاسی و علمی او در گسترش ایران‌شناسی در دهه‌ی ۱۲۹۰ و نیمه‌ی نخست قرن چهارده خورشیدی مشهود است. گزارش نویسنده درمورد جنایات روس‌ها در اشغال تبریز در سال ۱۲۹۰ پس از اولتیماتوم در ماجرای مورگان شوستر، محدود به این عبارت است: «در تبریز زدوخورد بین سربازان روسی و پلیس شهر به خودکشی نماینده‌ی حاکم و اعدام علنی ۴۴ تن از مشروطه‌خواهان منجر شد.» (صفحه‌ی ۱۳۷)؛ وی اشاره‌ای به مواضع متفاوت تبریزی‌ها در مقابل قوای محمدعلی‌شاه نسبت به قوای روس‌ها در محاصره‌ی ۱۲۸۷–۱۲۸۸ نمی‌کند. اینکه تبریزی‌ها در مقابل قوای اشغالگر ماکو، قوای شجاع‌نظام مردندی، قوای شجاع‌الدوله‌ی مراغه‌ای، قوای ایلی و قوای شاه تسلیم شدند تا این‌که روس‌ها نتوانند به تبریز دست یابند در کتاب دیدمنمی‌شود. نامی از شهید آمریکائی مشروطه هوارد باسگرویل نیست و نویسنده گویی اصلاً کتاب «تاریخ بلوای آذربایجان» از محمدباقر ویجویه‌ای را که منبعی هم‌زمان و دست‌اول در این بررسی است نه استفاده کرده و نه حتی می‌شناسد؛ یا اینکه علاقه‌ای به مطالب آن نداشته است.

روایت آبراهامیان در مورد نام ایران

آبراهامیان چنان می‌نویسد «شاه با ترغیب سفارت ایران در برلین دستور داد که از این پس نام ایران جای پرسپا را خواهد گرفت» (صفحه‌ی ۱۷۸) که گویا نام ایران از زمان رضاشاه به این مملکت داده شده‌است. گویا مردم خود ایران، این مملکت خود را از دیرباز ایران نمی‌نامیدند. به گفته‌ی تورج دریایی، اندیشه‌ی ایران آن‌چنان در دوران ساسانی در میان مردم ایران جافتاده بود که در تابوت یک مسیحی ایرانی پس از فروپاشی ساسانیان، که مدفون در بیزانس بوده نوشته شده که «من از ایران‌شهر آمده‌ام.» (ر.ک. به گفت‌وگوی تورج دریایی با ایندپندنت فارسی «دکتر تورج دریایی: ساسانیان پادشاهی را بنیان گذاشتند که نام ایران و ایرانی بودن بعد از ۱۸۰۰ سال همچنان ملموس است») ایران نامی است که در بسیاری از متون تاریخی، ادبی، متون پهلوی، اوستایی و ... سراحتاً آمده‌است و اندیشه‌ی سیاسی هم‌نام آن، مرزهای امپراطوری‌های بعد از اسلام را در همان حدود طبیعی ایرانی فرهنگی نگه داشته‌است. سلطان عثمانی در نامه‌ای به اوزون حسن آق‌قویونلو، او را سردار ایرانی نامیده‌است و در دوران صفوی با احیای بیشتر اندیشه‌ی سیاسی ایران، بار دیگر نام ایران هم تثبیت شده‌است. سلطان بایزید دوم در نامه‌ای شاه اسماعیل را شاه ایران نامیده و نویسنده حتی اگر با این موارد آشنایی نداشته باشد لااقل انتظار می‌رود که روزنامه‌ها و سکه‌های دوره‌ی قاجار را به سبب ارتباط آن‌ها با موضوع کتابش خوانده‌باشد و با بی‌شمار تکرار نام ایران در آن‌ها روبرو شده باشد. رضاشاه تنها از خارجیان خواسته تا ایران را به همان نامی بنامند که مردم خود ایران می‌نامند.

روایت تاریخ ایران به گزارش مقامات غربی

نویسنده وقایع ایران را از دوره‌ی قدرت‌یابی رضاشاه تا اوایل دوران سلطنت محمدرضا پهلوی تقریباً به طور کامل با استفاده از گزارش‌های سفیران، کنسول‌ها و فرستادگان نظامی آمریکا و بریتانیا به وزارت خارجه‌ی متبوعشان تألیف کرده‌است. دیدگونگه نگاه وی به قضایای ایران از زاویه‌ی دید وابستگی ابرقدرت‌هایی است که گاهی در ایران حضور نظامی و یا مستشاری و عمدتاً استعماری دارند و منافع خود را دنبال می‌کنند. ارجاعات آبراهامیان به روزنامه‌های ادوار تاریخی تنها هنگامی است که می‌خواهد در مورد خود آن روزنامه – همچون ایران‌شهر، دنیا و رعد امروز – در خط فکری نویسندگان آن قضاوت کند و دیگر بیان وقایع را از اخبار روزنامه‌ها دنبال نمی‌کند. آبراهامیان در اواسط کتاب و به‌خصوص در بیان وقایع اوایل سلطنت محمدرضاشاه مدام سعی دارد ادعای سفیر انگلیس و مقام نظامی این کشور را در ناپختگی ذهنی و بی‌اخلاقی‌های ایرانیان در برخورد با یکدیگر در مسائل سیاسی که سبب بحران‌های پرتعداد می‌شد و به گزارش این مقامات انگلیسی به لندن انعکاس می‌یافت مطرح کند. بیان بی‌اخلاقی‌هایی همچون حسادت و بدخواهی و رشدنیافتگی روانی و ذهنی برای یک خواننده‌ی ایرانی در ابتدا تلنگری است و شاید مقصود آبراهامیان این است که ناپختگی سیاستمداران و نمایندگان مجلس

و احزاب را در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و سواستفاده‌های ویرانگر آنها از دموکراسی آن‌سال‌ها را مورد توجه خواننده‌ی کتاب قرار داده و تلنگری بزند که شاید دموکراسی چندان نسخه‌ی مناسبی برای ایران نیست و تنها فرصتی برای عوام‌فریبان فراهم می‌آورد تا به ایران ضرباتی جبران‌ناپذیر وارد کنند. اما در ادامه پوشش‌دادن گزارش‌های ادعای بی‌اخلاقی‌های ایرانی‌ها و اهانت‌به آن‌ها آن‌چنان بی‌اندازه تکرار می‌شود که دیگر احساسات یک ایرانی را جریحه‌دار می‌کند. در یک جا حتی به یادداشت سازمان سیا به بیان توضیحاتی در مورد حزب توده می‌پردازد و در آن ایران را «کشوری که به بی‌نظمی و بی‌انضباطی معروف است» می‌خواند. (صفحه‌ی ۳۹۴) توجیه این رفتار نویسنده با این موضوع که وی میانه‌های کتاب را تنها از روی گزارشات سفرا و نظامیان انگلیسی و آمریکائی نوشته‌است، تنها تلاشی بیهوده برای تبرئه‌ی نویسنده است چرا که کمتر موضوعی به اندازه‌ی ذکر بی‌اخلاقی‌های ادعایی نویسنده تا این اندازه در کتاب تکرار شده‌است و ضمناً در جایی دیگر که از زبان سفیر یا مقام نظامی بریتانیا مطلبی در تحقیر صفات ذاتی ایرانیان نمی‌یابد، از زبان احسان طبری به بیان ویژگی‌های منفی شخصیتی رایج در جامعه‌ی ایران می‌پردازد. وی از زبان طبری، منفی‌بافی، کلی‌مسلكی، هرج‌ومرج‌طلبی، فردگرایی افراطی و ... را از ویژگی‌های منفی شخصیتی رایج در جامعه‌ی ایرانی می‌نویسد. (صفحه‌ی ۳۸۳) (سایر نوشته‌های مشابه در صفحات ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۹۱ و ۳۲۸ و ۳۲۹ یافت می‌شوند.

تأکید بیش‌ازاندازه بر زبان مادری

اصرار بیش‌از اندازه‌ی نویسنده به مطالبات قومیت‌ها همچون آموزش به زبان مادری گاهی اوقات خسته‌کننده و ملال‌آور می‌شود و به نظر چنین می‌آید که خواسته‌ی شخصی خود اوست. زبان مادری چیز خوبی است اما در شرایطی که آموزش‌وپژوهش در میان مجامع علمی دنیا به سمت زبانی واحد یعنی زبان انگلیسی جلو میرود تا تمام دانشجویان و پژوهشگران بتوانند از آثار آکادمیک محققان دیگر استفاده کنند، آیا آبراهامیان (مثل صفحه‌ی ۴۸۱، ۴۸۳ و بسیاری از صفحات دیگر) از مخاطبان خود انتظار این پرسش‌ها را ندارد که اگر دانش‌آموزان به زبان‌مادری تحصیل کنند، پس این دانش‌آموزان هنگام ورود به دانشگاه چه خواهند کرد؟ آیا هر دانشجویی باید تنها در محل زندگی خود وارد دانشگاه شود؟ آیا محققان داخل ایران نباید بتوانند از مقالات و پژوه‌های و یافته‌های یکدیگر استفاده کنند؟



که روز رهایی‌مان از دست ایرانیان مهاجم نزدیک است.» (صفحه‌ی ۲۱۵) در همین صفحه از قول آن لمبتون که در سال ۱۳۳۲ از طرف سفارت انگلیس به کردستان سفر کرده‌بود می‌نویسد: «از تبریز تا مهاباد شهرها و روستاها پر از کردهای مسلح بود. من پلیس یا ژاندارم فارسی را ندیدم. چند کردی که با آنها گفتگو کردم همگی با شور و علاقه، درباره‌ی استقلال کردها صحبت می‌کردند.» واقعاً آیا گزارش‌هاس سفرا و کنسول‌های انگلیس منابعی قابل اتکا در تاریخ‌نگاری ایران اند؟ آیا آبراهامیان اینرا نمی‌داند که سفیر انگلیس سرریدر بولارد تنها به دنبال تجزیه‌ی ایران پس از سقوط رضاشاه بود و بدین منظور بهانه می‌تراشید؟ بعید است که آبراهامیان این موضوع را نداند بلکه او امیدوار است که خوانندگان کتاب این موارد را ندانند. جست‌وجوی مطالب به‌دربخور برای تبلیغاتی خاص در تاریخ، گردآوری آن‌ها و سکوت کردن در مورد بی‌شمار مطالب خلاف آن، تنها سواستفاده از تاریخ است و یک پژوهش جامع نیست. نویسنده سرنگونی حکومت پیشه‌وری را نتیجه‌ی حمله‌ی ارتش ایران از سه جهت می‌داند (صفحه‌ی ۵۰۹) و به‌طور آزاردهنده‌ای هیچ اشاره‌ای به نقش مردم آذربایجان در براندازی فرقه‌ی دموکرات که حتی از لشکرکشی شاه هم موثرتر بود نمی‌کند. چون بدینگونه شکله‌ی تمام مطالب کتاب به هم می‌ریزد؛ انتظار می‌رفت که نویسنده به‌جای منابع و گزارش‌های خارجی، لااقل کتاب «بحران آذربایجان، خاطرات مرحوم آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی» را به‌عنوان یک منبع دست‌اول و هم‌زمان در این مورد دیدم‌باشد.

ملت‌نامیدن آذربایجان

آبراهامیان در فصل «پایگاه قومی حزب توده» تلاش زیادی برای ملت‌نمایندن آذربایجان می‌کند؛ ابراز تأسف می‌کند که «سخن گفتن از ملت ایران به این مفهوم بود که مردم آذربایجان یک ملت نیست» (صفحه‌ی ۴۸۵) نویسنده سپس برای تأیید قضاوت خود به مقاله‌ی یکی از سران حزب توده بنام اردشیر آوانسیان اشاره می‌کند که در آن نوشته است: «یک ملت از مردمی تشکیل می‌شود که زبان، فرهنگ، سرزمین و اقتصاد مشترکی دارند.» (صفحه‌ی ۴۸۶) گویی تفاوت ملیت و قومیت را نمی‌داند. نویسنده آنچنان از زبان ملی‌گریزان است که با وجود آن‌که ایرانی‌الاصل است و در مورد تاریخ ایران تحقیق می‌کند هرگز این این افتخار را نمی‌دهد که حتی با خبرنگاران شبکه‌ی خبر ایران – که مدام با وی مصاحبه‌ی تصویری می‌کنند – به فارسی سخن گوید و ناچار یک مترجم باید سخنانش را به فارسی ترجمه کند. وی جووری القا می‌کند که گویا مردم آذربایجان ملیت ایرانی را تحمل می‌کنند و علاقه‌ای به حفظ آن ندارند؛ یا هیچ تعلقی به آن ندارند.

سایر ایرادات

هنگامی‌که قوام پس از رد امتیاز نفت شمال به شوروی در مجلس پانزدهم به انگلیس حمله می‌کند آبراهامیان این رفتار او را «موازنه‌ی مثبت» تعبیر می‌کند درحالیکه این اقدام قوام مرا به یاد سیاست موازنه‌ی منفی می‌اندازد. (ر.ک. به صفحه‌ی ۳۰۱) وی رشته‌ی تحصیلی تقی ارانی را فیزیک دانسته؛ (صفحه‌ی ۱۹۴) درحالیکه ارانی فارغ‌التحصیل رشته‌ی شیمی بود و شیمی را به این علت انتخاب کرد که در مقایسه با فیزیک، دنیوی‌تر و درواقع ماتریالیستی‌تر بود. (ر.ک. به یونس جلالی، تقی ارانی دانشمندی در برلین، ترجمه‌ی امیر میرحاج، تهران، پارسه: ۱۴۰۱) اما فیزیک نامیدن رشته‌ی ارانی مرا بیشتر یاد حرف دکتر محمود حسایی به وزیر معارف زمان خود می‌اندازد؛ آنجا که به ادعای ایرج حسایی، وزیر معارف یعنی یحیی‌خان قراقرزو پرسیده بود: «فیزیک یعنی چه؟» محمود حسایی از روی استیصال پاسخ داده بود: «فیزیک یعنی همان شیمی!» (ایرج حسایی، استاد عشق، تهران، سازمان چاپ و انتشارات: ۱۳۸۸) در جای دیگر نویسنده مدعی شده که ارانی نام روزنامه‌ی دنیا را از روزنامه‌ی لوموند فرانسه که به زبان فرانسوی به همین معناست گرفته‌است. (صفحه‌ی ۱۹۵) درحالیکه به این توجه ندارد که روزنامه‌ی لوموند فرانسه در سال ۱۹۴۴ تأسیس شده که معادل دی‌ماه سال ۱۳۲۲ تا دی‌ماه سال ۱۳۳۲ می‌شود؛ درحالیکه ارانی در سال ۱۳۱۸ درگذشته‌است.

باوجود آن‌که سه فصل از کتاب یعنی در حدود ۱۶۰ صفحه و در سایر فصول، صفحات زیادی به حزب توده اختصاص داده‌شده، تمام سازمان‌های چریک، ۲۰ صفحه بیشتر جای نمی‌گیرند اما قضاوت نویسنده در این مورد هم آزاردهنده است. وی حادثه‌ی سپاهکل که در آن سیزده نفر مسلح (در کتاب دیگری از داریوش بایندر نه نفر خوانده‌ام) به ژاندارمری سپاهکل حمله کردند را معروف به «حماسه‌ی سپاهکل» می‌نامد (صفحه‌ی ۵۹۱) و در ادامه در بیان سرنوشت مبارزان مسلح چریک همچون چریک‌های فدایی‌خلق، سازمان مجاهدین خلق و سازمان مجاهدین مارکسیست به شدت مظلوم‌نمایی می‌کند. (صفحه‌ی ۵۹۲) غافل از آن‌که یک قیام چریک چه نتایج شومی برای یک‌پارچگی مملکت می‌توانست داشته باشد. یک مشکل علمی غیرقابل انتظار که سخت باعث تعجب می‌شود این است که نویسنده تبعید آیت‌الله خمینی را به ترکیه پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می‌نویسد. «شاه پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ رهبران جبهه‌ی ملی را دستگیر و آیت‌الله خمینی را به ترکیه تبعید کرد» (صفحه‌ی ۵۲۴)

شیخ خزعل و جعل هویت برای خوزستان



میلاد صادقی

شیخ خزعل نامی تقریباً آشنا در تاریخ معاصر ایران است که بیش از همه به خاطر درگیری‌های رضاخان با وی که نهایتاً موجب از بین رفتن او شد، در اذهان ما به جا مانده است. وی که در دوره قاجار حاکم خرمشهر امروزی و همچنین شیخ قبیله محیسین بود توانست در زمانی کوتاه با ازبین بردن برادر خود و همچنین مخالفان، خود را به مرتبه شیخی قبیله محیسین برساند و متعاقبا توسط مظفرالدین شاه به عنوان حاکم خرمشهر انتخاب شود. وی به سرعت در ساختار قدرت پیشرفت کرد و به نصرت المک و معزالسلطنه و... ملقب شد. او با استفاده از وضعیت آشفته کشور در دوره گذار از قاجاریه به پهلوی، به بسط قدرت خود در خوزستان ادامه داد و در این بین با برقراری و استحکام روابط خود با انگلیس و حمایت استعماری بریتانیا توانست روز به روز بر قدرت خود بیفزاید و در نتیجه ناحیه خوزستان و اهواز را عملاً به ناحیه‌ای خودمختار بدل کند. با این حال این حرکات پس از به قدرت رسیدن رضاخان و قتل شیخ خزعل به پایان رسید. اما مرگ وی آغاز کار قوم‌گرایی عربی در خوزستان شد. شیخ خزعل با نافرمانی از دولت مرکزی به‌اندیشه‌های پان عربیستی دامن زد و در این دوره از خوزستان به عنوان عربستان یاد می‌کرد و با تأکید بر هویت عربی این منطقه، سعی در استقلال عمل داشت.

این کار شیخ خزعل بازتاب گسترده‌ای در اندیشه پان عربیسم و ناسیونالیست عربی در قرن بیستم داشت. به طوری که در قرن بیستم کتابها و مقالات گوناگونی از سوی آنان نوشته شد که از ناحیه خوزستان به عنوان عربستان یاد می‌کردند و در واقع کاربست واژه عربستان برای ناحیه خوزستان به امری تثبیت شده در جهان عرب تبدیل شد و حتی می‌توان گفت این حرکت شیخ خزعل، زمینه برای اندیشه‌های جدایی طلبانه خوزستان فراهم کرد. همانطور که در ادامه بیان خواهیم کرد، اقدامات شیخ خزعل به تقویت تاریخ‌سازی دروغین برای ناحیه خوزستان کمک بسیاری کرد. در این نوشتار ابتدا به بازتاب این حرکت شیخ خزعل در جامعه عربی در زمان خود او خواهیم پرداخت و در ادامه به استدلالات نوشته‌های عربی در قرن بیستم و بیست و یکم توجه می‌کنیم.

دراین نوشتار به طور مختصر به برخی از تضادها و تاریخ‌سازی‌های دروغین نویسندگان عرب پیرامون ناحیه خوزستان و ماجرای شیخ خزعل می‌پردازیم. عدم موفقیت در استدلالات تاریخی از سوی نویسندگان عرب و ایجاد یک هویت جعلی برای کسب منافع سیاسی از سوی شیخ خزعل در تمامی نوشته‌های پان عربیستی مشخص است که می‌توان با یک بررسی دقیق آن‌ها را به درستی تبیین کرد. به طور مثال همین که بدانیم نشریه العمران یکی از نشریات معروف جهان عرب، تا پیش از چکامه‌ای که برای شیخ خزعل بنگذار به این منطقه خوزستان می‌گفت و حتی هنگام شرح شخصیت شیخ خزعل از کاربست خلیج عربی خودداری می‌کرد و یا اینکه عبدالقادر النجار به طور آگاهانه کمتر به آثار نوشته شده در قرون میانی جهان اسلام رجوع می‌کرد، همگی نشان از یک پریشانی در استدلالات پان عربیستی دارد.

مجله العمران و شیخ خزعل

اولین نوشتاری که ظاهراً از اقدامات و اندیشه‌های جدایی طلبانه و ناسیونالیستی شیخ خزعل خبرمی‌دهد مجله العمران چاپ قاهره است. این مجله که از سوی عبدالمسیح انطاکی روزنامه نگار مشهور مسیحی عرب منتشر می‌شد، در واقع محل انتشار مباحث مربوط به شیخ خزعل در خود زمان او بود. در مجلد اول و شماره ۲۴ از این مجله به عنوان عجیبی در باب شیخ خزعل بر می‌خوریم: «عزّ السلطنهٔ سردار ارفع سمو الشیخ خزعل خان». عجیب‌تر آنکه پس از ذکر القاب و درجات شیخ خزعل، چهاربیت شعر در وصف او گفته شده که سه بار از کلمه «ملک» استفاده شده است. در مصرع دوم از بیت اول او را «ملک القلوب بچوده و جلاله» ذکر می‌کند. داستان به همین جا ختم نمی‌شود و از اینجا به بعد است که لقب‌سازی‌های اصلی برای شیخ خزعل آغاز می‌شود. در شماره۲۵ از همین مجله در نوشتاری جدا به زندگانی و اعمال شیخ خزعل پرداخته می‌شود و پس از ذکر او به عنوان نصرهٔ الملک، در همان ابتدا او را مؤسس امارت محمره و آغازگر استقلال ذکر می‌کند. قضیه از این هم جالب‌تر می‌شود و در شماره ۲۶ شیخ خزعل سردار عربستان یا همان خوزستان ذکر می‌شود. این در حالی است که در شماره قبل و در نوشتار مستقلی که در مورد تاریخ و جغرافیای محمره یا همان خرمشهر امروزی ترتیب داده شده است، از واژه خوزستان استفاده شده است. این چرخش و تغییر تا حد زیادی عجیب است. از این موارد که بگذریم، در همین شماره ۲۶ در نوشتاری تحت عنوان «مارت معزالسلطنهٔ سردار ارفع سمو الشیخ خزعل خان امیر نوپان و سردار عربستان» از کلماتی استفاده می‌شود که گویی شیخ خزعل در حال فرمانروایی بر خوزستان یا به گمان نویسنده همان عربستان است. مثلاً نویسنده در جایی می‌نویسد: «یوم جلوس عظمته الملوکیه علی عرش امارهٔ عربستان» و یا در جایی دیگر در همین نوشته بیان شده است که ایالت عربستان قبل از حکمرانی شیخ خزعل دوران ثباتی نداشته و مورد تهاجم عشایر ترک و بختیاری قرار می‌گرفته است. اما ظاهراً نویسنده گمان می‌کند که هنوز حق مطلب را در مورد شیخ خزعل به جا نیاورده، لذا یک قصیده نیز در باب عظمت، اخلاق و کرامات شیخ خزعل در آخر نوشتار درج کرده و این افزون بر القاب و ویژگی‌هایی است که نویسنده برای شیخ خزعل بیان کرده است. در بیست و هفتمین شماره از نشریه العمران مجددا شاهد قصیده‌های نویسنده در وصف شیخ خزعل هستیم و مکرراً به واژه عربستان یا امارت عربستان بر می‌خوریم. در بقیه شماره‌های این مجله تا زمان زندگانی شیخ خزعل شاهد ده‌ها قصیده و شعر و همچنین کاربرد واژه عربستان بر این منطقه هستیم.

توهم عربستان ایران

از زمان نگارش مجله العمران تا دهه‌های بعد مساله شیخ خزعل و جایی که او آن را به نام عربستان می‌نامید، به کرات شاهد کاربرد واژه عربستان برای خوزستان هستیم. به ویژه با نزدیکی به دهه ۶۰ میلادی کمتر نوشته عربی را درباره خوزستان می‌توان یافت که در آن از واژه عربستان ذکری به میان نیامده باشد. در واقع شیخ خزعل بنیان گذار یک تصور توهمی به نام عربستان بود. آمین الریحانی در جلد اول از کتاب خود به نام ملوک العرب که در سال ۱۹۵۱ در بیروت به انتشار رسید، بخشی جداگانه

به شیخ خزعل اختصاص داده است و محل حکمرانی وی را نیز عربستان یا همان خوزستان ذکر می‌کند. در واقع ریحانی رسماً شیخ خزعل را یکی از پادشاهان عرب قلمداد می‌کند. جالب اینجاست در ابتدای بخشی که به شیخ خزعل اختصاص داده شده، ریحانی بخشی را به جغرافیای عربستان یا همان خوزستان اختصاص داده و صریحاً بیان می‌کند که این ناحیه نصف عرب و نصف فارس یا ایرانی هستند. با این وجود همچنان واژه عربستان را بر این منطقه به کار می‌برد.

در این بین هستند افرادی مثل خیرالدین زرکلی، صاحب‌الاعلام که به واسطه نص علمی و تاریخی، ذیل بخش خزعل خان، نه تنها از کاربرد واژه عربستان دوری می‌کند، بلکه به درستی از واژه خوزستان استفاده می‌کند و آن را بخشی از خاک ایران قلمداد می‌کند.

دستان تهی پان عربیسم

ظاهراً با نزدیکی به دههٔ هفتاد میلادی است که شیخ خزعل در اندیشه عربی شخصیت پررنگی می‌شود و می‌توان مهمترین اثری که در همین زمان نوشته شد به کتاب التاریخ السیاسی لامارهٔ عربستان العربیهٔ ۱۸۶۷–۱۹۲۵ به نویسنده‌گی مصطفی عبدالقادر النجار اشاره کرد که در سال ۱۹۷۱م به انتشار رسید. تفاوت این کتاب با آثار پیشین خود پررنگ شدن شخصیت شیخ خزعل و ایجاد سیل وسیعی از استدلالات و تفاسیر به اصطلاح تاریخی است. با این حال می‌توان این اثر را جدی‌ترین تلاش جهت تاریخ‌سازی و هویت‌سازی برای منطقه‌ای فرضی‌ای به نام عربستان دانست. مصطفی عبدالقادر النجار یک تصویر سازی غیرواقعی و غیر تاریخی ارائه کرده است. به این معنی او معتقد است در ناحیه خوزستان(یا به تعبیر او عربستان) یک نوع فرهنگ مستقل از فرهنگ ایرانی وجود داشته و اعراب خوزستان همان تخصصی که اعراب دیگر ممالک نسبت به ترکان عثمانی داشتند، نسبت به حکومت‌های ایرانی نیز داشته‌اند. از این جهت این تطبیق‌پذیری و عینیت گرایی بسیار جالب است. نویسنده سعی می‌کند که حکومت‌های ایرانی را به همان اندازه در تضاد با اعراب نشان دهد که ترکان عثمانی با اعراب شام. در ادامه در بخشی تحت عنوان حقایق تاریخی، نویسنده به درستی تکاملی خود را در کشف اسناد تاریخی برای تصور غیر تاریخی خود، یعنی عربستان نشان می‌دهد. النجار با توسل به سفرنامه‌ها و نوشته‌های اروپایی بعد از قرن ۱۶م سعی می‌کند این مسئله را نشان دهد که اعراب خوزستان یک نوع ضدیت و استقلال نسبت به ایران داشتند. با این حال حتی نمی‌تواند با استفاده از سفرنامه‌هایی که در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی نوشته شده‌اند نامی تحت عنوان عربستان برای منطقه خوزستان کشف کند. در این بین نویسنده کمترین ارجاعی به آثار جغرافیایی و تاریخی‌ای که در دوران قرون میانی جهان اسلام نگارش شده‌اند، می‌کند، چراکه خود به نیکی می‌داند حتی در بین جغرافیدانان عرب نیز چنین تصویری از خوزستان وجود نداشته است و با نزدیکی به قرن بیستم هست که ما شاهد بروز واژه عربستان هستیم. یک تضاد شگرف نیز میان نوشته‌های عربی وجود دارد. النجار بارها از کلمه خلیج عربی به جای خلیج فارسی استفاده می‌کند، این درحالی است که خود مجله العمران که بر رابطه ناسیونالیست عربی و شخصیت شیخ خزعل تأکید می‌کرد از عنوان خلیج عربی استفاده نمی‌کرد. در شماره ۲۷ و مجلد اول از نشریه العمران

در نوشتاری تحت عنوان: «توطئهٔ الریاض الخزعلیه:معز السلطنهٔ سردار اقدس سمو الشیخ خزعل خان سردار عربستان و امیر نوپان»، زمانی که نویسنده در حال وصف امارت عربستان است، صریحاً از واژه خلیج فارس استفاده می‌کند: «حدود امارت عربستان... از شمال شرق به لارستان، و از جنوب شرقی به جبال فارس و از جنوب به خلیج فارس منتهی می‌شود». در واقع این تضاد میان شیخ خزعل است، ولی تئودور استرانک در مقدمه‌ای که بر کتاب نوشته از واژه خوزستان استفاده کرده، مترجم اثر، یعنی عبدالجبار ناجی، آن را به عربستان تغییر داده و سپس در پاورقی صریحاً نوشته است:«مؤلف از واژه خوزستان استفاده کرده و در ترجمه عربستان ذکر شده است».

در ادامه حتی می‌توان به دستکاری متونی که درمورد



عرب‌های خوزستان در کجای ملت ایران قرار گرفته‌اند؟

نخبگان محلی در نقش‌های سنتی خود به‌تدریج حذف شدند. در این دوره، دولت تلاش کرد تا از طریق ابزارهایی مانند ارائه شناسنامه، خدمات نظام‌وظیفه و مدارس، ارتباط مستقیم‌تری با شهروندان برقرار کند. با این وجود، ناهماهنگی‌هایی در درک هویت‌ها و ساختارهای محلی از سوی دولت مرکزی وجود داشت. برخی از کارگزاران در آن زمان شناخت دقیقی از ساختارهای فرهنگی ایران نداشتند. به‌عنوان مثال، بسیاری گمان می‌کردند که عرب‌های خوزستان عمدتاً اهل سنت هستند، در حالی که اکثریت آن‌ها شیعه بودند. این فاصله شناختی در تصمیم‌گیری‌های کلان تأثیرگذار بود و گاه باعث ناهماهنگی‌های قابل توجه می‌شد.

با گذر زمان و پس از سقوط رضا شاه، بازگشتی به استفاده از نخبگان محلی مشاهده شد. بخشی از نخبگان عرب که همراهی نزدیکی با تحولات حکومت داشتند، مورد استفاده دوباره قرار گرفتند. با این حال، تأثیرات این دوران، از جمله تلاش برای تغییر هویت‌ها، در حوزه‌هایی مانند پوشش و زبان مردم عرب خوزستان نمود داشت. تلاش‌هایی برای محو زبان عربی انجام شد که تأثیرات آن تا دهه‌های بعد نیز باقی ماند.

در دوران پهلوی دوم، تلاش شد تا نخبگان عرب خوزستان به‌عنوان یک فرصت برای پیشبرد منافع کشور مورد استفاده قرار گیرند. از جمله عزت‌الله نکهبان، نوه دختر شیخ خزعل، که به‌عنوان پدر باستان‌شناسی ایران شناخته می‌شود، نقش کلیدی در کشف هویت تاریخی و فرهنگی ایران ایفا کرد. کاوش‌های باستان‌شناسی وی پیوندی جدید میان هویت‌های محلی و ملی ایجاد کرد و نشانگر این بود که عرب‌های خوزستان می‌توانند نقشی اساسی در معرفی و تقویت هویت ملی ایفا کنند

و بخش‌هایی مانند فلاحیه، نثار و باویی‌ها را با سیاست یا جنگ تحت ائتلاف خود قرار داد.

دوره نفت و مشروطه: ضعف دولت مرکزی در این دوره، به شیخ خزعل قدرتی بخشید که او را به حاکمی محلی با نفوذی شبه‌دولتی تبدیل کرد. تأثیر او در منطقه و حتی میان اختلافات بین کویت و حجاز پس از جنگ جهانی اول نمایان بود. در این دوره، علمای نجف و عشایر خوزستان، از جمله بنی‌طرف، علیه انگلیسی‌ها قیام کردند و با عثمانی‌ها همراه شدند. شیخ خزعل، با اعلام بی‌طرفی ایران، از ورود به این جنگ خودداری کرد. با شکست نیروهای انگلیسی از نیروهای جهاد عشایر و علمای نجف، خزعل پیروز شد و سیطره او به حدی رسید که خود را مدعی پادشاهی عراق کرد. در رقابت با ملک فیصل، خزعل به دلیل تابعیت ایرانی و مذهب شیعه از این مقام کنار گذاشته شد. این اتفاق باعث شد خزعل نگاه خود را بیشتر به سمت ایران معطوف کند.

جنگ جهانی اول و سیاست چندبعدی: شیخ خزعل سه ابزار اصلی داشت: قبایل، دولت مرکزی و ارتباطات بین‌المللی. او به خوبی از این سه عامل بهره برد و در بحران‌های مختلف، از جمله اختلافات گمرکی در محمره و تعاملات با انگلیسی‌ها، سیاست خود را پیش برد.

تحولات دوره پهلوی:

دولت مدرن رضا شاه تغییرات بنیادینی در ارتباط دولت مرکزی با مناطق مختلف ایران، از جمله خوزستان، ایجاد کرد. برای نخستین بار، استانداران به‌عنوان نمایندگان مستقیم حکومت مرکزی منصوب شدند و شیوخ و

جریانات ایران ستیز همواره درصدد هستند تا مسئله اقوام در ایران را ذیل عنوان ستم ملی معرفی کنند یکی از این اقوام عرب‌های خوزستان هستند عرب‌های خوزستان در کجای ملت ایران قرار گرفته‌اند؟ رابطه تاریخی عرب‌های خوزستان در ادوار مختلف تاریخی با دولت مرکزی چگونه بوده است ؟در همین راستا موسسه علمی و تاریخی آتوسا با همکاری آسیانیوز گفتگویی با محمد آل بوعلی پژوهشگر تاریخ خوزستان و دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی در قالب سلسله نشست‌های ایران کجاست؟ که خلاصه ای از آن در پی می آید.

نظم اجتماعی خوزستان

ما در منطقه عرب‌نشین خوزستان شاهد نظمی اجتماعی هستیم که بر پایه قبیله شکل گرفته است. این نظام قبیله‌ای با سکونت عشیره‌ها در روستاهای یک‌جانشین ترکیبی از کشاورزی و دامپروری را ایجاد کرده است. این ساختار با نظام ارباب‌رعیتی که در بسیاری از نقاط ایران حاکم بوده، تفاوت دارد. در خوزستان، قبیله‌ها علاوه بر هویت کشاورزی، هویت دامپروری را نیز دارند و این ساختار اجتماعی به دوره‌های مختلف تاریخی بازمی‌گردد.

ارتباط نظام قبیله‌ای با دولت مرکزی در دوره صفویه:

در دوره صفویه، منطقه عرب‌نشین خوزستان به‌عنوان اولین ایالت سرحدی ایران شناخته شد. ارتباط عرب‌های خوزستان با دولت مرکزی، نقش مهمی در تبلیغات ایدئولوژیک صفویان در جنوب ایران و امپراتوری



ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال دهم | شماره ۷۰ | ۸ صفحه

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول:
داود دشتبانی

زیر نظر شور ای سردبیری

سر دبیر:
نیما عظیمی

دبیر تحریریه:
ماندانا خرم

مدیر داخلی:
میلاد امیدوار

صفحه‌آرایی:
محمد علی‌بیگی

ویراستار:
محبوبه غلامی

«وطن‌یولوندا» به معنی «در راه وطن» عنوان نشریه‌ای تبلیغاتی در تبریز بود که ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های دهه ۲۰ با هدف ایجاد زمینه‌های فرهنگی اشغال دائمی آذربایجان توسط روس‌ها منتشر می‌کرد. نام نشریه «وطن‌یولی» به معنی «راه وطن» با کنایه به آن واقعه تاریخی در صدد است سیمای حقیقی ایران‌زمین را معرفی نموده و بر پیوستگی‌های فرهنگی و تاریخی این سرزمین تأکید کند.

چاپ: مصمیم

Vatanyoli.mag@gmail.com

ببارید رستم ز چشم آب زرد
دلش گشت پرخون و جان پر ز درد
چنین داد پاسخ که من با سپاه
میان بسته‌ام جنگ را کینه خواه
چو یابم ز کاووس شاه آگهی
کنم شهر ایران ز ترکان تهی

کنون جای سختی و رنج و بلاست
نشستنگه تیز چنگ اژدهاست
کسی کز پلنگان بخوردست شیر
بدین رنج ما را بود دستگیر
کنون چاره‌ای باید انداختن
دل خویش ازین رنج پرداختن

که ما را ز بدها تو باشی پناه
چو گم شد سر تاج کاووس شاه
دریغ‌ست ایران که ویران شود
کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی
نشستنگه شهریاران بدی

سپاه اندر ایران پراکنده شد
زن و مرد و کودک همه بنده شد
همه در گرفتند ز ایران پناه
به ایرانیان گشت گیتی سپاه
دو بهره سوی زاولستان شدند
به خواهش پر پور دستان شدند

دریغ است ایران

حکیم‌ابوالقاسم فردوسی



رمضان و خاطره گشتار عثمانی در تبریز

اسباب و دارایی اهالی شهر را چنان مورد غارت و چپاول دادند که صد مرتبه بدتر از عملی که تیمور در حمله به سیواس مرتکب شده بود را مرتکب شدند.»

حریمی در فقرمای دیگر ضمن اشاره به علت خشم سپاهیان عثمانی به‌صراحت از قتل‌عام مردم تبریز این‌گونه سخن گفته‌است: «پیروزی ناچیزی که نصیب دشمن دین و گروه ضالین شد، موجب شادی و سرور مردم شهر تبریز گشت.آن‌ها پس‌ازآن، هر گاه عساکر روم را تنها می‌یافتند آن‌ها را لخت می‌کردند یا می‌کشتند. عساکر روم از این عمل به‌ستوه آمدند ولیکن از سوی حضرت سردار اجازه غارت و قتل‌عام مردم را نداشتند. اما ندایی در میان آنان پیدا شد که می‌گفت: عساکر روم از جانب رب‌العالمین مجاز به غارت و قتل‌عام مردمند. ازاین‌رو عساکر از یک طرف هجوم همه‌جانبه آورده، زن و مرد بی‌شماری را که در شهر و در اردویشان بود را قتل‌عام کرده و مال و منالشان را به غارت و یغما بردند.»

از جمله دیگر مورخان معروف عثمانی که به واقعه تبریز به‌صراحت اشاره کرده‌اند یکی مصطفی سلانیکی افندی و دیگری ابراهیم پِچوی افندی است. سلانیکی می‌نویسد: «مردم تبریز هر گاه عساکر را تنها می‌دیدند، درصدد انتقام برمی‌آمدند، مردم در دل عقده داشتند و به‌دنبال بهانه بودند تا داد خود را بستانند. ازاین‌رو به‌خواست خدا، بر زبان عساکر چنین جاری شد که این مردمان ستیزه‌جو را باید قتل‌عام کرد و الاّ اینها نه مطیع می‌شوند و نه تن به قبول حق می‌دهند […]. ناگهان یک‌روز آشوب و واوylای به‌پاخاست، عامهٔ عساکر اسلام سلاح بر گرفته و گفتند قتل‌عامی به‌پاخاسته‌است […]. نخست شهر غارت و یغما شد و همراه با نهب و غارت، قتل‌عام مردم نیز عملی شد.»

جان کارت رایت، سفرنامه نویس انگلیسی که کمی پس از این اتفاق به تبریز می‌رود، درباره تاراج شهر تبریز و تأثیرات و خرابی‌های وارده در اثانی هجوم سربازان سلطان سلیمان و تسلط عثمان پاشا وزیر سلطان مراد سوم بر شهر، به تفصیل سخن رانده‌است و معتقد است که توصیف دردها و بدبختی‌های تبریزیان و تشریح بی‌رحمی‌های لشکریان عثمانی، از عهده وی خارج است و این مههم، نویسندمای به‌غایت دانشمند و زبردست می‌خواهد.

بازنشر توسط دکتر رضا شیبیانی (زهردارو)

هویت ملی ایرانیان برآمده از تاریخی کهن، فرهنگی غنی و تمدنی دهه سوم رمضان هر سال، یادآور قتل‌عام مردم تبریز به دست قوای عثمانی در زمان سلطنت محمد خدابنده صفوی ست. در این قتل‌عام هزاران تبریزی روزه‌دار به‌دست قوای عثمانی قتل‌عام و نسل‌کشی شدند. قاضی احمد قمی از قتل‌عام هفت و هشت هزار نفر از مردم بی‌گناه تبریز سخن گفت‌است. وی می‌نویسد: «تمامی ینکچریان خود را به کوچمه‌ها و محل‌ها انداخته، هر کس را به نظر درآوردند به درجه شهادت رسانیده و از دیوار باغچه به خانه‌ها درآمده هر کس را که در نقب‌ها و زیرزمین‌ها پنهان شده بود، بیرون آورده به قتل رسانیدند(…)». قریب هفت هشت هزار نفر به قتل درآورده، صد نفر از پیر زنان را طعمه شمشیر ساختند و چند تن از سادات صحیح‌النسب و علما و صلحا در این قتل‌عام شربت شهادت چشیدند و اطفال شیرخواره را پای به شکم نهاده به عالم آخرت رسانیدند و موازی هفت هشت هزار نفر از سادمرخان معلقا و دختران سمن‌سیما و زنان حورلقا و اطفال مسلمانان از تبریزیان اسیر نموده در میانه خرید و فروخت نمودند. (..) مجملاً از ظهور اسلام تا غایت، این نوع قتل‌عامی بر زمره مؤمنین سمت ظهور نیافته بود و هیچ‌یک از سلاطین کفر جرأت به این امر شنیع نکرده بودند که از این عثمان عثمان پاشا بی‌ایمان نسبت به مسلمانان صادر شد…»

اسکندر بیگ ترکمان نیز در عالم آرای عباسی درباره‌ی قتل‌عام مردم تبریز سخنی کم‌وبیش مشابه قاضی‌احمد قمی گفته‌است. وی می‌نویسد: «در اثناء تعمیر قلعه عثمان پاشا در تبریز تجویز قتل‌عام نمود… رومیان به مجرد شنیدن آن کلمه، با تیغ‌های کشیده به شهر ریخته آغاز سرافشانی نمودند… رومیه در بیرون هر کس را دیدند به قتل رسانیدند و شروع در خانه‌ها کرده به هر خانه راه یافتند مردان را طعمهٔ شمشیر بلا ساخته اموال و اسباب را نهب و غارت نمودند و بسیاری از نساء و صبیان را اسیر کردند. فریاد و فغان اطفال و عورات به فلک اثیر رسیده…»

افزون‌بر مورخان ایرانی، برخی از مورخان عثمانی که بعضاً خود نیز در هنگام تصرف تبریز حضور داشته‌اند به صراحت به قتل‌عام مردم تبریز اشاره کرده‌اند. از جمله حریمی که رساله‌ای به نام «فتح تبریز» نوشته در دو جا از اثر خود به رفتار قوای عثمانی با مردم تبریز این‌گونه سخن گفته‌است: عساکر «از سحرگاه دست به هجوم همه‌جانبه زده، اموال و

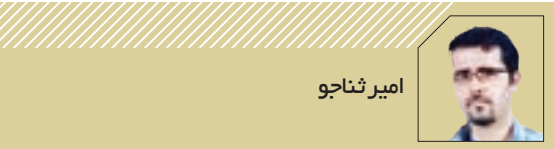
هر فرد علاقه‌مندی، نیز نمی‌تواند در حوزه تاریخ، مسائل باستانی و زبان‌شناسی صاحب‌نظر باشد.

۲. تاریخ و باستان‌شناسی همانند دیگر علوم انسانی، به‌دلیل ماهیت آن و برخلاف علوم طبیعی، قوانین و نظریات همواره قطعی نداشته و همواره با توسعه علمی آن‌ها نظریات و فرضیاتش کامل‌تر و پیچیده‌تر می‌شود؛ به‌همین دلیل امروزه بیشتر افراد غیرمتخصص در فضای مجازی، با مغطله‌سازی و سواستفاده از ناآگاهی عامه مردم از اصول علمی این دو دانش، در راستای مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی و غرض‌ورزانه خود اقدام به تاریخ‌سازی و تحریف واقعیت‌های تاریخی کرده یا با مغالطه‌گری مردم را فریب می‌دهند.

۳. باستان‌شناسی آکادمیک، دانشی است که هدف اصلی آن، شناخت فرهنگ‌های مردمان گذشته بوده و مبنای تحلیل‌های آن نیز آثار مادی و شواهد باقیمانده از گذشته است. بنابراین، این دانش چندان تحت تأثیر ایدمورزی‌های سیاسی نمی‌تواند قرار گیرد؛ و اگر حتی چنین شود هم اعتبار نخواهدداشت. به‌عنوان نمونه، باستان‌شناسان شوروی بعضاً تحت تأثیر تفکرات مارکسیستی دولت متبوع خود قرار داشته و نظریاتی که بر این اساس مطرح کرده‌اند امروزه فاقد اعتبار علمی است؛ و دیگر هیچ متخصصی در این حوزه، اعتبار علمی خود را برای چنین غرض‌ورزی‌هایی مخدوش نمی‌کند.

۴. هویت‌های ملی و تاریخی عموماً بر پایه فولکلورهای محلی تعریف می‌شود، اما این فرهنگ شفاهی لزوماً بر اساس واقعیت‌های تاریخی نیست. به‌همین دلیل، پذیرش عامه مردم از یک رویداد یا مسئله تاریخی، دلیل بر درستی آن نیست و شناخت علمی و کشف حقایق تاریخی برعهده مورخین و باستان‌شناسان می‌باشد؛ نه یک نقاش، خبرنگار یا نویسنده.

۵. هویتی که جز بر اساس واقعیت‌های تاریخی اثبات‌شده‌ی علمی بوده، و بر پایه تحریف و مغالطه باشد ارزشی ندارد؛ ولو این‌که دولت‌های سیاسی بیگانه آن‌را تحت قدرت رسانه‌ای و جریان‌های فرهنگی بخواهند بر مردم یک کشور غالب کنند. در این بین، باستان‌شناسی آکادمیک می‌تواند چهره از غبار بسیاری از وقایع تاریخی بزداید.



امیر فتاحو

دنیای باستان‌شناسی و تاریخ از حوزه‌هایی هستند که همواره برای مردم جذابیت داشته و به‌دلیل ماهیت عموماً غیرعینی آن برداشت‌ها و تفسیرهای گوناگونی از داده‌های آن‌ها می‌شود. بااین‌حال چه باستان‌شناسی و چه تاریخ، دو دانش تخصصی و آکادمیک می‌باشند و گزاره‌ها و نظریات مربوط به آن نیز از طریق روش‌های علمی تبیین می‌گردند؛ اما شوربختانه امروز افرادی که سواد آکادمیک در این حوزه را نداشته و صرف مطالعه چند کتاب خود را پژوهشگر تاریخ و باستان‌شناسی و زبان‌شناسی می‌دانند، نظریاتی که بیشتر حاوی مغلطه و سوغرض‌های فکری-سیاسی می‌باشد را در فضای مجازی طرح می‌کنند. ازسوی‌دیگر به‌دلیل این‌که تاریخ با مسائلی هم‌چون هویت و فرهنگ ارتباط مستقیمی دارد باعث شده تا برخی از دولت‌های نوپا و حامیان آن‌ها مطابق با اهداف و سیاست‌های خود، اقدام به جعل تاریخ و سوجهت دادن به حقایق و واقعیت‌های تاریخی کنند. همین موارد باعث شده است تا عامه مردم که نسبت به بنیان‌های این دو دانش و حقایق تاریخی، آگاهی کافی ندارند در معرض تبلیغات رسانه‌ای این مغرضین قرار گیرند؛ که در همین راستا ذکر چند نکته ضروری است:

۱. تاریخ و باستان‌شناسی دو دانش مستقل آکادمیک بوده و هر یک از اصول مبانی روش‌های علمی خود را دارند و هرگونه تحلیل و نظریه‌ای که در این زمینه مطرح می‌شود، باید بر اساس این چارچوب‌ها و توسط شخصی که تحصیلات آکادمیک داشته و متخصص این حوزه است تبیین گردد.

لازم است نگارنده‌ی این سطور به‌عنوان دانش‌آموز مقطع دکتری باستان‌شناسی به یک اصل بسیار ساده، اما پر اهمیت اشاره کند: همان‌گونه که یک مورخ یا باستان‌شناس صرف داشتن علاقه یا مطالعه چند کتاب پزشکی نمی‌تواند پزشک شده و ابراز نظر علمی در حوزه دانش پزشکی کند، متقابلاً یک پزشک، کاریکاتورست، هنرمند یا

تخطی مجدد یک شرکت هواپیمایی از قوانین بین المللی هوانوردی:

خوشامدگویی فقط به زبان ملی و بین‌المللی

شرکت هواپیمایی مدعی شده اند این اقدام آنها غیرقانونی نیست و شرکت هواپیمایی تخلفی نکرده است.

مدیرعامل و مسئول وقت روابط عمومی شرکت مذکور، بعد از اعتراض به این اقدام، اعلام کردند که خوشامدگویی مهمانداران به زبان ترکی خلاف قانون نیست و این شرکت عمل خلافی مرتکب نشده است. در ۲۹ مهرماه گذشته، سازمان هواپیمایی کشور خطاری کتبی به این شرکت ارسال کرده و تذکر داده بود که نباید این اقدام غیرقانونی تکرار شود. مهدی رضانی، سرپرست روابط عمومی سازمان هواپیمایی کشوری در گفت و گو با «ایران»، تأکید کرد: «خیرمقدم گویی میهمانداران در تمامی پروازها فقط به زبان رسمی کشور و زبان انگلیسی است و هیچ شرکتی به بهانه های مختلف نمی تواند از قانون تخطی کند حتی اگر اکثر مسافران به زبانی دیگر صحبت کنند. وقتی این تخلف هواپیمایی به سازمان هواپیمایی گزارش شد، همان موقع در نامه ای کتبی به شرکت اخطار دادیم و تأکید کردیم این اقدام غیرقانونی نباید تکرار شود.»

رضانی گفت: « در کشور ما اقوام مختلف به زبان های

کردی، لری، گیلکی، عربی، بلوچی و... صحبت می کنند و بنا نیست در پرواز به مقاصد مختلف، زبان رسمی کشور تغییر کند و زبان غالب استان مبدأ یا مقصد، به عنوان زبان ارتباطی تبدیل شود چون در این صورت شاهد هرج و مرج و بی نظمی در پروازها خواهیم بود.»

شرکت‌ها و مؤسسات هوانوردی سازمان هواپیمایی کشوری نیز در گفت و گو با «ایران»، تأکید کرد: «شرکت‌های هواپیمایی‌ها مجاز نیستند بر خلاف قوانین سازمانی و هوانوردی، اعمالی را در پروازها اجرا کنند که به انسجام قوانین خدشه وارد کند. سازمان هواپیمایی کشوری به تمام شرکت‌های هواپیمایی‌ها قوانین و مقررات پروازی ابلاغ کرده است. یک شرکت هواپیمایی که در ماه های گذشته خلاف این قوانین رفتار کرده بود، تذکر کتبی دریافت کرد و اگر این تخلف ادامه پیدا کند مطابق قانون با شرکت هوایی برخورد خواهد شد. تخلف این شرکت هواپیمایی هیچ گونه توجیهی ندارد و نمی توان این تخلف را قانونی جلوه داد. عملکرد شرکت‌ها در تمام

زمینه‌ها تحت نظر سازمان هواپیمایی کشوری و شرکت فرودگاه‌ها قرار دارد و شرکت های هوایی در چهارچوب قوانین کشوری و بین المللی مجاز به پرواز هستند.»

به گفته صدیق نیا، ایران تحت پوشش ایکائو است. صنعت هواپیمایی سیستمی بین المللی است و برای آن زبان بین المللی در نظر گرفته شده است که اگر شرکت‌ها به این قانون ملزم نباشند، زبان مشترک هوایی از بین می رود. هوانوردی سیستمی جهانی و یکپارچه است و کریدورهای پروازی بر اساس قوانین یکپارچه اداره می شود بنابراین نمی توانیم به دلخواه مقررات را تغییر دهیم.

مدیرکل دفتر نظارت بر فرودگاه‌ها و شرکت‌ها با اشاره به تخلفی که این شرکت هواپیمایی در استفاده از زبانی خارج از زبان فارسی و انگلیسی در پروازها انجام داده بود، گفت: «بر اساس قانون مهمانداران در پروازهای داخلی و خارجی فقط به فارسی و انگلیسی باید پیام‌ها را منتقل کنند یا خوشامد بگویند مگر در مواردی که یکی از مسافران به این دو زبان تسلط نداشته باشد، آن وقت است که میهماندار می تواند به زبانی دیگر با آن شخص ارتباط برقرار کند و در واقع استفاده از زبانی غیر از فارسی و انگلیسی فقط جنبه شخصی دارد و برای عموم مسافران نیست.»

